

## دو چهره مصلح و سفاك محسني برای اقشار ملت اگر صرفاً تزویر شخصيت يك شيخ دلال مذهب را نشان ميدهد، برای هزاره، اين دو چهره، متضاد، بيانگر موجوديت و دوام سياستي است که ميخواهد عدالت اجتماعي و سياسي را در افغانستان نقض کند.

سازند، برعکس اينها آنده اند که شخصيت اجتماعي هزاره را از او بگيرند. رشد شخصيت اجتماعي شهيد مشتاق ها با ترور گرفته ميشود و رشد شخصيت مذهب ها، با پشتيبانی و حمایت از سيدانوری و سيدجاوید و سيدهادی نابود ميشود. اين امر بيانگر تضاد نژادی شيعه های چاکر در برابر هزاره هاست.

تاریخ به اثبات رسانده است که نقش عمال درونی، برای پیروزی سياستهای اسارت آور هر جامعه، بیشتر از نقش عمال بیرونی بوده است. با صراحت میتوان گفت که خصوصت رقیب اجتماعي در دروز یک جامعه، کمر شکن تر از خصوصت افراد بیرونی جامعه است.

آقای محسني بدین باور است که خیانت به «مغول زاده گان» میکند، نه به انسانها. لمحه‌نی بیشتر از مسعود به پخش شدن این اندیشه در درون اجتماعي ضفورت دارد. چون حاکمیت سیاسی حق اجتماعي هزاره را غصب میکند و محسني و سیدعالی و اکبری حیثیت اجتماعي هزاره را از آن خود می‌سازند. بناءً محسني ها حق دارند که نژاد «مغول» را از تبار حضرت آدم (ع) ندانند. حق دارند خود را تلقین کنند که هزاره «اولاد چنگیز» است و چنگیز یا حیوان، دیگر به حیثیت اجتماعي و انسانی چه ضرورت دارد! هر قدر جامعه بر نا انسانی هزاره صدف بگذارد، به همان اندازه محسني ها و فاضل ها با فراغت خاطر جامله و شفاقت هزاره را از محتوى ارزشهاي انساني خالي می‌سازند. اينها باید توجه کرده جنگ نژادی شيعه های درباری در برابر هزاره را بیشتر و قويتر از دیگران است، چون دیگران هستي و نژاد، گن خوش را وابسته به درون جامعه هزاره نه بینند. سياستا به نيرول کار ضرورت دارد و تشيع درباری به حیوان. جنگ نژادی تشبيه درباری در برابر هزاره بنیاد هستي و شخصيت اجتماعي آن را تشکيل ميدهد. شيعه درباري صرف با غصب و نابودی شخصيت را آزادی اجتماعي هزاره است که میتواند در جامعه زنده گي کند و به «آقای» و اشرافيت اجتماعي و نژادی و مذهبی خوش نايل گردد. تا هزاره فاقد شخصيت نشود، محسني هیچگاهی رهبر و چاکر هفت خوان سیاف و مسعود و... شده نمیتواند.

جنگ محسني برای چپاول هستي و هويت و شخصيت ملي و انساني هزاره، زمانی به پیروزی ميرسد که زيربنای آنرا اعتقاد نژادی تشکيل بددهد. وقتی هزاره را به مثابه، حیوان معرفی کردن، هیچکس اعتراض نمیکند که چرا با مذهب تحقیق، حق انسان بودن را از انسان میگیرند و هیچکس نمیگوید که بشر، اولاد آدم و حواس و نژاد، صرف برای تعیین هويت انسانهاست، نه منبع اولريت های پرج و داشتن حق تمسخر بر دیگران.

### د - مذهب مشترک :

در عقب «مذهب مشترک» برای جامعه هزاره، سیاه ترين تاريخ اجتماعي ذinde ميشود. زمانی میتوان به ماهيت اين عامل، بهتر از پيش پي برد که مقايسه، موقف اجتماعي و مذهبی محسني ها با موقف اجتماعي و مذهبی هزاره ها به عمل آيد. اگر سرنوشت اين دونوع انسان در جامعه همسان بوده است، هويتا است که در افغانستان ستم مذهبی وجود داشته است، در غير آن، غایان میگردد

داشت که صرفاً با کارت حق العضويت احزاب آقای محسني و سيد عالمي و سيد فاضل در جامعه راه بروند و برادران دیگرشن، چون بوده گان محکوم تاریخ، بازهم فارغ از هر نوع هستي و آبروی اجتماعي در کنار شان، با دنبای توهین و بهتان، راه خواهند رفت؛ و آیا کارت خزی جلو قضاوت و جدان اجتماعي اين جوانان را خواهد گرفت؟

وضعیت کونی هزاره در جوار آقای محسني و سيد عالمي و اکبری ها، تاریخ فرداي هزاره خواهد بود. اينها بازهم به عنوان آقایان مذهبی و سیاسي، حتى حق انسانی و مقام انسانی را نيز از هزاره خواهند گرفت. وقتی هزاره با تمام عيوبها و عاقبتهاي موجود، بازهم چهره های تبعيض نژادی را در درون جامعه، خوش نمی بیند و وقتی هزاره هنوزهم درك غمکند که زير بنای مذهب آقای محسني و سيد عالمي و اکبری را قویاً منکرده، آقای بريک مليت و تبعيض نژادی تشکيل ميدهد، با اطمینان میتوان گفت که در فرداي زنده گي اجتماعي خود، جز حقارت و حیثیت حیوانی چيز دیگری نصیبیش نخواهد بود. هزاره باید درك کند که دشمن بیرونی صرف تا تصاحب تمام هستي هزاره دشمن است، ولی شيعه های چاکر و درباری تا تصاحب تمام هستي هزاره با هزاره دشمن هستند. اگر قرار باشد که هزاره برای هرکس رایگان بچنگد و خونش را بپریاند، باكمال اطمینان میتوان گفت که عبدالرحمن خان هیچگونه دشمنی فطری با هزاره نداشت؛ صرف غرور آزادیخواهی هزاره بود که عبدالرحمن را تا سرحد دشمن بالفطره در برابر هزاره قرار داد. با تحقیق مذهبی است که تشیع درباری هزاره را تا سرحد نابودی مطلق اجتماعي میرساند، ولی هزاره خوش است که «تشیع» بیانگر هويت مشترک سيد عالمي و محسني و اکبری و هزاره است!

مبازات اجتماعي برای عدالت، آزادی اجتماعي را نصیب يك ملت میسازد. آزادی اجتماعي، شخصيت ملي را به وجود می آورد و شخصيت ملي است که هويت انسان را ثبتیت میکند. یعنی آزادی اجتماعي، شخصيت ملي و هويت انسانی رابطه، متقابل داشته و جنگ برای آزادی اجتماعي، همزمان جنگ برای هويت و شخصيت انسانی نیز است.

اگر قرار باشد که انسان شخصيت و هويت انسانی خوش را فدای هر فرد مخالف شخصيت و هويت انسانی خوش کند، با اطمینان که هیچگوئی حاضر نیست بوده، رایگان و صادق را نپذیرد. جنگها و سیاستهای حاکمیت بر دیگران، در پهلوی اسارت اسارت های اجتماعي، شخصيت انسان را نیز از او میگیرد. یعنی انسان هم قادر شخصيت اجتماعي میشود و هم قادر شخصيت فردی.

برده بدین خاطر بوده است که قادر شخصيت انسانی است و چون حیوان بار میکشد و ترجم هیچگوئی را نیز به خود جلب کرده نمیتواند. وقتی «صادق مذهب» با سکوت محسني محکوم میشود، بدین مفهوم است که هزاره هنوز هم در ذهن و اعتقاد محسني قادر شخصيت انسانی و فردی است. محسني کاملاً میداند که «صادق مذهب» از چه حقانیت برخور دار است؛ توقع دفاع غودن محسني از شخصيت و حقانیت آقای «مذهب» در درون «حرکت اسلامی» خوش باوری محض و ناآگاهی كامل را از نقش محسني ها و سيد انوری ها در جامعه هزاره بیان میدارد؛ چون محسني و سيدانوری حزب نساخته اند که هزاره را صاحب آزادی اجتماعي و شخصيت و هويت ملي و انسانی



## چرا CCA به بلندگوی تبلیغات خصمانه، دشمنان جامعه، هزاره تبدیل شد؟

### «تعاون»، نشریه CCA (مرکز تعاون برای افغانستان) گزارش میدهد:

گرسنه نگهداشتن، لت و کوب غودن و ترساندن در شب. زندان «قلعه گانی» واقع دشت برجی یکی از وحشتناکترین محل اسارت مردم بدبخت هزاره بود.

- گروه طالبان ۳۰۰ نفر اسیر جنبش ملی را که در غرب کابل دستگیر غوده بودند آزاد کردند اما از رهایی اسرایان گروه مزاری خود داری کرده گفتند باید آنها محاکمه شوند.

- در یکی از ساختمانهای پوهنتون کابل که بدست گروه مزاری بود، جسد یک زن کشف شده که دو فرزند کوچکش را در آغوش و قلب زن با برچه، کلاشنکوف پاره شده، اطفال هردو در آغوش مادر خشک شده اند.

- چندین زندان مخفی که زندانیها در آن به حالت رقت باری نگهداشته شده بودند، از دوره تسلط نیروهای مزاری، کشف گردید، در زندانها حتی از تجاوز به ناموس زنان هزاره نیز پرهیز نشده است و همه آنها چه هزاره و چه ازیک و چه تاجک مورد شکنجه های قرون وسطایی قرار گرفته از قبیل ناخن کشیدن، بیدارخوابی،

نشر و پخش همچون تبلیغات خصمانه، نه تنها اولین اقدام بروز خصوصیت در برابر مقاومت غرب کابل است، بلکه ماهیت حلقات انحصاری را نیز متباز ساخته است. «امروزما»، خلاف معمول، اینبار ناگزیر شده است به چند تبلیغ خصمانه بی پاسخ گوید که از طریق نشریه، تعاون به نقل از «پیام جهاد» به نشر رسیده است.

نشر مجدد همچو تبلیغات بدناه کننده برای مقاومت غرب کابل، آنهم تحت کلیشه مشخص و متدالوی «گروه مزاری» بیان کننده اعتقاد گردانندگان CCA به صحت این گزارشات مبایشد. CCA، یک NGO یا مؤسسه غیر دولتی است که برای هزاره جات کار میکند. این NGO که در رأس آن آفای سید سرور حسینی قراردارند، مثل اکثریت NGO های افغانی، مرکز تجمع و منبع رزق و حیات برای بعضی اشخاص است CCA ظاهری برای هزاره جات است، اما به غیر از جند تن محدود عمله و پرسوئل خدماتی آن که هزاره هستند، کادرهای گرداننده آن را کاملاً برادران سادات تشکیل میدهند که شیعه هستند، اما خود را به ملت هزاره متعلق نمیدانند. همین امر باعث شده است که ما برای رد تبلیغات CCA به عنوان انشای سیاست خصمانه در برابر جامعه خویش، صفحه «مخاطب های آشنا» را اختصاص داده ایم، ورنه درد اجتماعی ملت و جامعه هزاره آنقدر محدود نیست که صفحه های «امروزما» را مصروف تبلیغات خصمانه، دشمن غوده، کاروان را توقف دهیم تا به دزدان شخصیت داده باشیم!

اگر ملت افغانستان دقیقاً نداند، آفای سید سرور میدانند که پوهنتون کابل به تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۳۷۳ به تصرف نیروهای شورای نظار و آفای اکبری و محسنی درآمد. اگر آفای سید سرور از حافظه، شان بیرون شده است. حافظه ملت به خاطر دارد که آفای مسعود، برای اینکه ثابت ساخته باشد که پوهنتون کابل به تصرف نیروهای «دولتی» در آمده است، یک گروه ژورنالیستان را دعوت به مشاهده نزدیک از «فتح پوهنتون کابل» نمود که این خبر در شب ۲۹ سپتامبر ۱۳۷۳ تا سقوط غرب کابل (۲۲ جوت ۱۳۷۳) منتشر گردید. از تاریخ ۲۸ سپتامبر ۱۳۷۳ تا پس از سقوط غرب کابل (۲۲ جوت ۱۳۷۳) پوهنتون کابل به تصرف نیروهای مشترک شورای نظار، اکبری و محسنی قرار داشت، پس آفای سید سرور با کدام منطق پذیرفته اند که جسد یک زن با قلب دریده شده و دو

دست تان را صمیمانه میپیشاییم که عجب نقش تاریخی خویش را ایفا مینمایید؛ اما به یاد داشته باشید که عصر آگاهی خلق هاست و هیچ تقليای نمیتواند هستی زالویی مورد نظر شمارا حفظ کند. این وعده ما با شماست ... زمان پیش روست!

صادق به خلق و ملت خویش، چهره، تمام عناصر هزاره ستیز را انشاء مینماید. آقایان هزاره ستیز، برای اینکه حد اقل جلو آگاهی و شکستن تحقیق مذهبی ذهن هزاره را گرفته باشند، دست به تبلیغاتی زندن که گویا، حزب وحدت یا به تعبیر آنها «شاخه مزاری» هیچگونه تعهدی در برابر مردم خویش ندارد، به همین علت است که تبلیغ میکنند «در زندانها، حتی از تجاوز به ناموس زنان هزاره پرهیز نشده است و همه آنها چه ازیک و چه تاجک مورد شکنجه های قرون وسطایی قرار گرفته...». ما از آقای سید سرور که وجدان شان برای حقوق بشر میپنداشیم که صرف یک فامیل ازیک را دریابند که در غرب کابل به شخصیت وحیشیت شان توهین خیلی ها ناچیز صورت گرفته باشد. آقای سید سرور بهتر از هر فرد دیگر میداند که شیوه های هزاره ستیز چقدر حیات شان وابسته به از بین بردن روابط اجتماعی هزاره ها بادیگر اشاره ملت است!

وقتی فرزندان محسنی با دنیای بیگانه گشته باشند، از آنها میگویند: «کسی با دردهای اجتماعی و تاریخی هزاره و از عقب یک خود برتر بینی نزدیکی فاشیستی مینویسند» «مردم بدیخت هزاره»، آیا تیر کمر تان به لرزه نمی‌افتد؟ تعبیرات «خوبیست» و «بدیخت»، مگر ارتجاعی ترین منطق برای بیان سرنوشت تحمل شده بر یک جامعه و انسان نیست؟

آری آقای سید سرور،

دست تان را صمیمانه میپیشاییم که عجب نقش تاریخی خویش را ایفا مینمایید؛ اما به یاد داشته باشید که عصر آگاهی خلق هاست و هیچ تقليای نمیتواند هستی زالویی مورد نظر شمارا حفظ کند. این وعده ما با شماست .... زمان پیش روست!

**امروزما**

جستجو کنیم، کمیت مان لنگ میشود و دهان مان باز میماند.

البته باید بگوییم که مهاجرین ما بحمدالله استعداد های فکری فراوانی دارند که در با موارد، درخشش شان قلب آدم را مملو از عشق و باور میکند ولی متأسفانه که همه این استعداد ها یا به محض بروز خفه میشوند یا هم در راهی به کار می افتد که پس از چند مدتی یک معجون عجیب و غریب از آن در می آید. محیط اینجا ذوق ابتکار و ابداع تازه را درنفعه خفه میسازد و کمتر کسی جرأت میکند که از لوح محفوظ «از ما بهتران» پایش را فراتر نهد.

... تنها دلیلی که بیشتر از هر چیز دیگر «امروز ما» را در ذهن و باور مهاجرین و مخصوصاً طلاب و دانشجویان بر جستگی می بخشد، جهت تازه و ابداعی بی است که در آن دیده میشود. ذوق آدم را تکرار های لهو و بیهوده خسته میسازد و «امروزما» بیگانه زبانی را در اختیار دارد که این تکرار ها را

برادران ما از ایران می نویسند :

تحیات و برکات خداوند بر همه، رهروان پاکدلو مؤمن «امروزما» ارزانی باد! خوشوقتیم که در حساس ترین لحظه، تاریخ ملت خود شما را داریم که چراغی در دست، دل شب را میشکافید و روزنه، فردا را باز میکنید.

ما جمعی از برادران شماستیم که در حوزه علمیه، قم و مشهد درس میخوانیم. پس از یک جلسه، دوستانه که در آن وضعیت کنفرانس و مخصوصاً ویژه گی «امروز مردم ما» بطور مفصل مورد بحث و بررسی قرار گرفت، قرار شد که این نامه گونه را خدمت شما عزیزان بفرستیم و قبل از همه از طرف قام مهاجرین داغدار و مخصوصاً طلاب مدارس و حوزات، دست تان را صمیمانه بپیشاییم و موقفیت تان را تبریک گوییم.

شاید مطلع باشید که ما در محیطی به سر میبریم که در آن اندیشه، چد، که حتی «آدم» بودن را نیز در بند کشیده اند. اینجا برخلاف آن تصورات اولیه و برخلاف بوق و کرناهایی که گوش مردم را پر میکنند، فقط چیزی را اجازه، ابراز و بیان میدهند که مصلحت سیاسی نظام باشد: حتی در پذیرش طلاب به مدارس و حوزات هم، بیشتر از آنکه استعداد و تقدیم ایمان ملک باشد، صوابدیده «اطلاعات» ملاک است. ذهن ها راهم آنچنان پر میسازند که جای حتی سوزن انداز در آن باقی نمیماند. اینجا هر که را میبینیم، به گفته، نهرو موزیمی اند که در داخل آن هرچه را بخواهیم میباییم، اما وقتی خواسته باشیم که مورد کاربرد آنها یا ارتباط شان را به همیگر

# هدیه لی در میلاد «نور»

رویش

بسم الله الرحمن الرحيم  
أقرأ باسم ربي الذي خلق

بخوان به نام پروردگارت که خلق کردا  
بخوان که «خواندن» نخستین فرمان رسای وحی است و برترین وسیله، ممکن برای «شدن»،  
بخوان که سجاده، اندیشه های بزرگ پیامبرت، نخستین بار با زمزمه، زیبا و محکم و پر هیبت «خواندن» رنگ جاودانگی گرفت،  
بخوان که زیان - این شکفت ترین آیده خلقت - جز «خواندن» نمیاند، و جز از «خواندن» نمیخواهد و جز با «خواندن» نمیماند،  
بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد.  
بخوان که شمع مزار شهید گنام خلق، صرف برای «خواندن» تو میسوزد و رسالتش با «خواندن» تو جان میگیرد و زنده میماند،  
بخوان در دل شب، که درخشش ستاره، صبح، زند، بودن فردا را نوید میدهد،  
بخوان صفحه، احساس خلقت را که نسل برخاسته از عمق ذلت هایش، دست اندر کار آفرینش تازه است و حماسه، سرخ قرن را با اندیشه، آزادی و انسانی خوش پر بار میسازد.  
بخوان به نام خدا، به نام پروردگارت که خلق کرد.  
بخوان که خواندن سوره «نور» در قلب ظلت سخت زیبا و شور انگیز است،  
بخوان در رویش سرخنگ فصل روز،  
بخوان که خطی از خون نسل من و تو به سوی افق کشیده اند،  
بخوان که خواندن تو اهتزازی بس شور انگیز دارد،  
بخوان ای مرغ شباهنگ،  
بخوان،  
بخوان،

بخوان که ظلت سخت سنگین است،  
بخوان همه، ارزشیابی را که قریانی سود، حقیقت هایی را که قریانی مصلحت اینانها بی را که قریانی نام و ننان، تقویتی را که قریانی تقویت، عدالتی را که قریانی جور، آگاهی بی را که قریانی جهل، عصیانی را که قریانی سکوت، عشقی را که قریانی شهوت، محتوا بی را که قریانی شکل، اعتقادی را که قریانی ابتدال، دین و مذهبی را که قریانی تبیغ و طلا و تسبیح و داد خواهی بی را که قریانی داد گئی شده اند،

بخوان همه، آنچه را که کتمان می کنند،  
بخوان ای مرغ شباهنگ، رستار و پر شکوهتر بخوان،  
بخوان که ظلت سخت سنگین است و رسالت تو سنگین تر،  
بخوان از فراز بلند گلستانه مسجد،

بخوان دور از چشم جlad و صیاد،  
بخوان ای مرغ شباهنگ،  
بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد،  
بخوان که من میرسم،  
که ما میرسم

ونسل ماهم میرسد،  
بخوان به نام پروردگارت که خلق کرد،  
بخوان که خلق قهرمان کشور در انتظار توست،  
در انتظار «خواندن» توست.

\*\*\*

میشکند و توان رفتن را در هر کس مضاudem می سازد.  
خداند شما و اندیشه، تان را بالشده تر و مؤید تر داشته باشد.

نکته، دیگری که ضمن این نامه لازم میبینیم از طریق «امروزما» به عنوان اندیشه و احساس همه مهاجرین، طلاب و دانشجویان تذکرداده شود، اعتراض شدید به آن عده از مسؤولان و کادر های محترم سیاسی جامعه، ماست که متأسفانه با کمال بی تفاوتی نسبت به حوادث واوضاع موجوده، کشور و مخصوصاً حادث مرتبط با تاریخ و سرنوشت مردم محروم هزاره سکوت پیشه کرده اند. این را باید بدون شک و شبه بی پذیریم که فعلاً خطروناکترین سرنوشت در برابر مردم و جامعه، ما گشوده شده است که به موجب آن هر فرد هزاره خود را در برابر تکرار صد سال تاریخ پر ادبیات می بیند و دچار اضطراب میشود. احمدشاد مسعود و خایینین مردم فروش از کابل لشکر می کشند تا در بامیان هزاره کشی راه اندازند، اما یکعده از مسؤولین بدون عکس العمل و موضع گیری صریح سیاسی، باز هم نشسته اند و گرد و خاک بامیان و ریزش خون هزاره را در میان دره های آن تماشا میکنند. برای هزاره ننگ و ذاتی بالا تراز این پیش نخواهد آمد که به اقتدای اینگونه رهبران و مسؤولین منتظر بنشینند که به فرموده، حضرت علی علیه السلام، چه وقت دشمن پشت دروازه، شان میرسد تا با وی مقابله کنند.

امروز برای هیچ فردی در افغانستان و مخصوصاً جامعه، هزاره شک باقی نمانده است که فاشیسم مسعود با سیاست «تشنه به خون هزاره» بودن عمل میکند و حاکمیت خود را جز بر تل اجساد بیگانه آنان استوار نگه داشته نمیتواند. اما این عده کادر ها و مسؤولان باز هم نه تنها که خود شان حرکت غیبکنند، بلکه گاهی مانع عده در راه مردم نیز میگردند. وقتی اینها در برابر قتل عام و کشتار دسته جمعی مردم خود اینگونه بی تفاوت باشند، معلوم نیست که در برابر کدام مساله، اجتماعی دیگر احساس مسؤولیت خواهند کرد.

ما شکی نداریم که شب، بر اساس سنت لا یتغیرالله پایان میپذیرد و «امروزما» از مشرق افکار و آرزو های خون آلود مردم ما طلوع خواهد کرد، اما خاطره این بی تفاوتی ها و درخانه خوابیدن و منظمه، خون و آتش را تماشا کردن، هرگز از دل تاریخ محو نخواهد شد.

والسلام عليکم و على جميع الاحرار  
جمعی از طلاب قم و مشهد

۷۴/۵/۱۲

همچنین «مخاطب های آشنا» ی ماما:  
محمد تقی خلبانی و بامداد از تهران، حلیمی از مدرسه، امیر المؤمنین، قانع زاده و دوستان دیگر از مشهد، عزیزان کتابخانه، امام محمد باقر (ایران) و عبدالقدوس از حیات آباد پشاور نامه هایی فرستاده اند که از لطف و بزرگواری شان تشکر میکنیم. اشاء الله خواهیم کوشید که حتی الامکان به درخواستهای دوستان رسیده گی شود.

امروزما

آیا هنوز هم مفz سیاسی این ملت آنقدر عقب مانده است که نداند  
که بزرگ ساختن محسنی ها در جامعه، هزاره، صرفاً برای چباول  
کردن حقوق سیاسی جامعه، هزاره است؟ ورنه چکونه امکان دارد  
شخصیتی که کشتار دسته جمعی هزاره ها را لبیک گفته است، بازهم  
دو چهره، مصلح قابل پذیرش باشد؟

که مذهب محسنی هیچ پیوندی با مذهب هزاره نداشته است، ندارد و  
نخواهد داشت. یعنی مرز تضاد بین سرنوشت مذهبی محسنی و هزاره  
تا بی نهایت ادامه داشته و در افغانستان مذهب و تضاد مذهبی صرفاً  
تاکتیک مژورانه سیاسی برای حذف و انحصار حق سیاسی جامعه  
هزاره بوده است.

محسنی در محیطی شیعه بوده است که نفوس شیعه های آن  
اصلًا نیتواند قابل مقایسه باشند. از جهت دیگر، در کندهار،  
تفکیک اجتماعی شیعه ها و سنتی ها با تعبیرات «فارسی وان» و  
«اوغان» میشود. در محیط اجتماعی محسنی، برای اینکه کسی را  
خریت معرفی کنند، اول میگویند «فارسی وان خود مایه» و بعداً  
مسئله، مذهب مطرح میشود. یعنی آنچه عامل زیانی بیشتر از عامل  
مذهبی مطرح است. اما همین اتفاق ناچیز مذهبی هم فارسی زبان  
هستند و هم شیعه.

ولی تاریخ به اثبات رسانیده است که خصوصت مذهبی و زیانی به  
سرحدی نبوده است که جلو رشد تعلیم و تربیه و حیات اجتماعی آقای  
محسنی را در جامعه، کندهار بگیرد. آذان «علیاً ولی الله» روز پنج  
بار از بلند گوهای متعدد امامباره اش بلند بوده و هیچکس، حتی  
برای یکبار هم به خاطر ندارد که از طرف جامعه، تست کندهار بر این  
موضوع اعتراض شده باشد. زنده گی اجتماعی در کندهار برادرانه  
بوده و هیچکس احساس خطر کلی را برای زنده گی اجتماعی نکرده  
است. تاریخ به حافظه دارد که هیچکس، حتی برای نمونه، مثالی را  
ذکر کرده فیتواند که دروازه، مدارس و دانشگاه به روی جوان شیعه  
کندهار بسته بوده باشد. محرومیت اجتماعی به مفهوم ایجاد حقارت  
شخصیت، حقارت اجتماعی، در هیچ بعده برای آقای محسنی و  
فرزندانش مطرح نبوده است. و آنچه به شخص آقای محسنی تعلق  
میگیرد خود شان بهتر از هر شخص دیگر واقعند که هیچگونه  
محرومیت اجتماعی نداشته اند و بر عکس از هر نوع امتیاز اجتماعی  
بهتر از هر شخص دیگر جامعه برخور دار بوده اند. محسنی راحت  
زاده بی است که امامباره، کندهار گره خورده است  
و معلوم است که امامباره مرکز تجمع و مرکز عبادت و سنتهای  
شیعه هاست. وقتی امامباره باز بوده است، بدون تردید، امامباره دار  
در عیش و ناز و نعمت اجتماعی قرار داشته است. معلوم است که ذهن  
محسنی ها چقدر باستم مذهبی و اجتماعی بیگانه است و نالیدن از  
درد اجتماعی نزد اینان، هزیان گویی بی بیش نیست.

اگر قرار باشد که درک تاریخ برای کسی مشکل باشد، شرایط  
کنونی بهترین مصادفها را برای درک تاریخ و سیاست دیروز و برای فهم  
واقعیتها و سیاستهای امروز بیان میدارد. محسنی ها همین اکنون از  
هر نوع امکانات اجتماعی بر خودارند و دستگاه اداری دولت کاملاً  
برای آنها گشوده است. محسنی ها نه با خصوصت سیاسی مواجه اند و  
نه خصوصت اجتماعی و مذهبی را در مقابل خویش می بینند. وقتی

سیاف با این عناصر آشنا پذیر باشد، معلوم است که محسنی وقتی  
از درد و محرومیت مبنی است، صرفاً تظاهر تاکتیکی و سیاسی برای  
فریب هزاره و قاپیدن شعار محرومیت و محکومیت از دهن هزاره  
است. معلوم است که صرف دو انسانی میتوانند در یک خط سیاسی و  
اجتماعی قرار گیرند که درد مشترک اجتماعی و تاریخی آنها را به هم  
پیوند زند. محسنی ها صرف با شعار دروغین حق خواهی برای  
شیعه، میتوانند بزرگترین کلاه سیاسی را بر سرهزاره بگذارند و هزاره  
را متقادع سازند که محسنی ها (شیعه ها) مانند هزاره های سنی،  
شیعه و اساعیلی فائد حقوق اجتماعی و مذهبی بوده اند و وقتی  
دستگاه سیاسی اهلیت پذیرش محسنی و سید فاضل و سیدهادی و  
اکبری و سید عالی را پیدا میکنند، حتماً هزاره نیز فارغ از سیاستهای  
خصوصت اجتماعی در برابر خویش شده است. ولی هدف اصلی این  
است که با این تزویر صفت «شیعه» صرفاً میخواهند مقاومت حق  
خواهی را در جامعه و ذهن هزاره نابود کنند.

حالاتکه، محسنی ها هیچگاهی فاقد حقوق اجتماعی نبوده اند و  
نخواهند بود. مثل امروز در دستگاه حاکمیت راه داشته اند و مثل  
امروز مثل «حق شیعه» به بهای حذف وجود هزاره از حیات سیاسی  
و اجتماعی کشور بوده اند. محسنی میرود پغمان و ضیافت سیاف را  
پر رونق میکند ولی اختطاف هزاره در کابل جریان دارد. محسنی ها  
نامزد پست های دولتی میشوند ولی وحشت و ترور اجتماعی هزاره  
در غرب کابل ادامه دارد و هر روز اختناق حاکم بر اجتماع هزاره به  
جانب ژنوسید هزاره به پیش میروند. محسنی مثل حق شیعه ها در  
چوار ریانی - مسعود - سیاف است ولی لست بیشتر از ششصد نفر  
هزاره اختطاف شده را در جیب شان دارند و برای ثواب و حتی فریب  
خدا هم یکبار احتجاج سیاسی خویش را در برابر مسعود و سیاف به  
خاطر غایب شدن ششصد شیعه اظهار و بیان غیدارند. برای ثبوت،  
گزارشی را نقل مینماییم که در این اواخر، تقریباً بعد از پنج ماه از  
سقوط غرب کابل از طریق نشریه، وحدت اسلامی شاخصه، تسبیح  
دریاری به چاپ رسیده است: «یوم پنجم شنبه ۱۳۷۴/۳/۲۵ حضرت  
استاد (سید) عالی بلخی رئیس شورای مرکزی جمع از نایاندگان،  
موسفیدان و بزرگان سه راه علامه الدین را در مقر شورای مرکزی  
غرض ملاقات بحضور پذیرفتند. ابتدا یکن از نایاندگان مردم ضمن  
اظهار خرسندی از دیدار خود با استاد (سید) عالی بلخی مشکلات  
مردم آن ساحه را مطرح نموده گفت: از چند مدت به این سو در رابطه  
با امنیت منطقه مشکلات به وجود آمده، بعضی اختلاف ها  
(اختطاف ها) صورت میگیرد. شما حامی منافع ما هستید، اگر  
امنیت ما، صد درصد تأمین نشود مجبور این خانه های گلی خود را  
تخليه کنیم. سپس استاد (سید) عالی بلخی رئیس شورای مرکزی  
طی خطابه، کوتاه به نایاندگان و موسفیدان فرمودند از حوادث که  
پیش آمده متاثرند....» (\*)

حال با گزارشی توجه شود که در همین تاریخ در نشریه، «پیام

(\*) وحدت اسلام (شاخصه، تسبیح دریاری)، شماره ۷، ۳۴ سلطان، ملاقات با نایاندگان، ص ۱ - ۴، سنتهای ۴.

## هزاره، دامن محسنی هارانگین نمیتواند.

اجتماع هزاره بوده است. شهید «فرقه فتح» را کی ترور کرد؟ شهید مشتاق و شهید مبشر و شهید صادقی نیلی را کی ترور کرد؟ قاتل ده ها شخصیت دیگر هزاره که میتوانستند مهیت این خانثین و چپاولکران هستی اجتماعی و سیاسی هزاره را در کشور انشا کنند و تحلیل نمایند، جز همین شیعه های درباری هزاره ستیز چه کسی بوده است؟

مذهب مشترک با محسنی ها، هیچگاهی هزاره ها را نگذاشته است که یکبار به شخصیت ملی خوش بیندیشند. تحقیق مذهبی آنقدر ذریعه، مذهب مشترک در جامعه هزاره عظیم بوده است که هزاره را جز بامذهب در باری و اسارت اجتماعی به هیچ چیز دیگری خوی نداده اند. اینگونه جامعه چگونه میتواند در طول یک قرن، دارای سیاست و فرهنگ و مفهوم سیاسی باشد؟ در طول یک قرن، هر مفهوم هزاره اگر گرایش انسانی و سیاسی داشته است، آنقدر تحت حمله مذهبی قرار گرفته است که یا در نطفه به ~~حالت~~ زیر زمینی در آمده است و یا آنقدر به عنوان کافر و گمراه و مفسد و منافق و نژادگرا مطرح شده است که خودش نیز بر حقانیت راه و وسیله نجات اجتماعی با سیاست و گرایش به شخصیت ملی خوش، متعدد شده است.

موقف شیعه های درباری در درون جامعه هزاره صرفاً با امکان «مذهب مشترک» به دست آمده است. این آقایان با آگاهی کامل، ناظر تمام رشد آگاهی سیاسی و مذهبی و اجتماعی در درون جامعه هزاره بوده و کوچکترین بارقه نجات را در نطفه خاموش ساخته اند. هزاره آنقدر اعتماد مذهبیش بر این آقایان خدش ناپذیر بوده است که برای یک لحظه هم به خود حق اندیشیدن را برای نجات اجتماعیش نداده است؛ مفهوم هزاره، شیعه درباری بوده است، مذهب هزاره شیعه درباری بوده است، سیاست هزاره شیعه درباری بوده است، فرهنگ و علم و تعلیم و تربیه هزاره، شیعه درباری بوده است، تصمیم و اراده هزاره شیعه درباری بوده است و در یک کلام هزاره در هیچ عرصه بی از زنده گی اش هزاره نبوده است، بلکه شیعه درباری بوده است و همین اکنون شیعه درباری به عنوان هزاره رفته است و زیر و جنرال شده است و هزاره یکبار دیگر به سوی اعماق اجتماع روان است و شیعه های چاکر دربار، حامی و رهبر و عالم و دلسوز هزاره لقب داده میشوند.

مذهب مشترک هیچگاهی نگذاشته است که هزاره خودش با عنوان خودش صاحب انسانیت و مالک صلاحیت حق تعبیین سرنوشت اجتماعیش شود اگر هزاره رهبر شد، محسنی و سیاست انحصاری چه کار کند؟ اگر هزاره سیاسی اندیشید، تحقیق مذهبی، حیات اجتماعی چه کسی را ضمانت کند؟ اگر هزاره فرهنگ را به متابه وسیله، هویت انسانی و شخص جامعه، خوش صاحب شد، محسنی زاده، دیگر کی را به عنوان «مغول زاده» در ذهن جامعه حقیر جلوه دهد تا صاحب شخصیت انسانی و اجتماعی هزاره شود؟

صرف مذهب مشترک است که پهلو نشین سیاف و عبدالرحمان ها را داخل جامعه هزاره میکند و اعتماد هزاره را بیشتر از شخصیت

جهاد، آقای محسنی در رابطه به غرب کابل به نشر رسیده است: «این منبع اضافه کرد که به همین مناسبت موسفیدان و علمای مناطق کارته سخن و جمال مینه به تاریخ ۱۳۷۴/۳/۲۸ در مسجد سید عمر قندهاری جمع شده و بعد از تفاهم با حوزه سوم پلیس (پولیس) بطرر دا طلب حاضر شدند که دویاره بمنازل شان عودت نمایند... شورای مساجد (که) نماینده گی از همین مردم رنجیده، کابل میکند، این موضوع را بهتر تشخیص داده است که رهبر کسی شده میتواند که منافع مردم را از مطامع و منافع شخصی خویش بالاتر دانسته و ملت خویش را حمایت و پشتیبانی نماید که انشاء... در این امر مهم و شریفانه مردم ما فقیه عالیقدر حضرت آیت الله العظمی محسنی را منحیت یک رهبر دلسوز مشخص نموده و تحت رهبری علامانه، معظم له آماده، هر نوع همکاری و فدایکاری میباشدند». (\*)

ولی واقعیت امر اینست که هزاره اختلطان میشود و جسد سوراخ سوراخ شده اش آقای «آیت الله العظمی» را از کابل فرار میدهد، این جانیان و منبع تحقیق مذهبی در جامعه هزاره، یکی «حامی» هزاره خوانده میشود و یکی دیگر «رهبر دلسوز و فقیه عالیقدر»، اینها در ذهن حامی و رهبر هزاره هستند ولی در واقعیت، خصوصیت فاشیزم مسعود در برابر هزاره، هزاره را ناگزیر ساخته است که «خانه گلی خود را تخلیه» کند و برود یکبار دیگر سرنوشت آواره گی خوش را در تاریخ فردا جستجو کند و بداند که این اولین بار نیست که آواره گی بر جامعه هزاره تحمیل میشود. اگر نسلی را که عبدالرحمان خان از تبع کشید، صاحب نشیره و امکانات مبیوب، شواهدی را به تاریخ میسپرد که چهره های محسنی ها و سید عالی ها و نقش فاجعه انگیز سیاسی و معامله شان را با حیات اجتماعی زمان خوش، برای ما شرح میداد. و حال ثابت میشد که با مذهب مشترک، محسنی ها و سید عالی ها چه سرنوشتی را در هر مرحله تاریخ بر جامعه و سرنوشت انسان هزاره تطبیق کرده اند و معلوم میشد که مذهب مشترک دو سرنوشت متضاد را برای شیعه داشته است: یکی هزاره که جز خون و قربانی و خصوصیت سیاسی و از دست دادن حیثیت اجتماعی شاهد هیچ چیز دیگری نبوده است و یکی شیعه های محسنی زاده که جز ناز و امتیاز و زورگویی و خود بزرگ بینی اجتماعی و نژادی هیچ چیز دیگری آنان را از راه خدا و عدالت خدا دور نگه نداشته است.

با مذهب مشترک نه تنها برای هزاره ارمنان آزادی و قدرت اجتماعی را نداده اند که بر عکس، بزرگترین تجربه، چند پارچه گی اجتماعی را نیز بر جامعه اش تحمیل کرده اند. هزاره قربانی تاریخ انحصار سیاسی شده است و مذهب مشترک با محسنی و سید عالی و سید فاضل و اکبری، این قربانی را فاقد حق انسانی ساخته است و هزاره خونش جاری بوده است و این آقایان صرف «متاثر بوده اند که چیزی کرده نتوانستند»!

مذهب مشترک بزرگترین منبع تحقیق مفسد و قویترین چشم بندی برای اجتماع هزاره بوده است. جامعه هزاره را با مذهب مشترک از سیاست و فرهنگ و اندیشه خالی کرده اند. ترور شخصیتهای هزاره توسط شیعه های درباری خطرناکترین اقدام برای نابودی مفسد هم در با

(\*) رجوع شود به پیام جهاد (نشریه، شاخه تسبیح درباری در حرکت اسلامی)، سلطان ۱۳۷۴، پیام سپاسگذاری...، ص ۴-۳، ستونهای ۴-۳

های دلسوز هزاره به خود جلب میکند. صرف مذهب مشترک است که هزاره را پپرو محسنی و سید عالی میسازد که به عوض سرباز سیاست و مسعود و عبدالرحمن خان بباید برادر خویش را تاسرحد چنون تیر باران کند. صرف مذهب مشترک است که یک شیخ زنباره، امامباره یعنی جاسوس را به رهبر جامعه هزاره تبدیل میکند تا بعداً سرنوشت و تاریخ هزاره را با دست خود هزاره نابود کند؛ چون صرف با مذهب مشترک بوده است که اعتماد هزاره را بدانها جلب کرده و صرف مذهب مشترک بوده است که در ذهن هزاره، محسنی به عنوان فرشته، زمین و سیاست و مذهب مطرح شده است و هزاره به عنوان موجود فاقد هر نوع شایسته گی سیاسی و مذهبی، با دستان خود هزاره نابود شده است.

اگر مذهب مشترک غایب شود، اکبری و محسنی هیچگاهی جنگ داخلی را به عنوان خطر ناکترین جنگ اجتماعی برای نابودی یکپارچه گی و هستی اجتماعی هزاره مشتعل ساخته نمیتوانستند. ترازیدی جنگ اجتماعی در هزاره جات، صرفاً با دستور باداران محسنی و اکبری و سید عالی ها آغاز شده است. هزاره،

به عنوان بردۀ مذهبی،

همینقدر شعورش رشد

کرده بود که به

خاطر اهانت به

محسنی بر

برادر

سینه،

هزاره اش شلیک

میکرد. دست آورد

مذهب مشترک هزاره با

محسنی ها، علت موجودیت یک

قرن اندیشه سیاه و تاریک در جامعه هزاره بوده

است. شکست هزاره صرفاً محصول مذهب مشترک با محسنی هاست؛ اگر این امر درک نگردد، قربانی شدن هزاره در هر صفحه، تاریخ و در هر مرحله اجتماعی به یادگار خواهد ماند.

با مذهب مشترک است که هزاره، هیچگاهی قربانی شدن اجتماعی

و تاریخی خویش را نمی بیند. سیاست حلقه شود و مذهب مشترک، این سیاست

از صحنه اجتماع و سیاست حلقه شود و مذهب مشترک، این سیاست

را به پیروزی رسانیده است. اگر مذهب مشترک غایب شود، هیچگاهی

سرنوشت هزاره را از سرنوشت سیاسی و ملی گشود مجزا نمیباختند و

به عنوان «شیعه»، نه محسنی وجود داشت که رهبر شود و نه

سید عالی که حامی هزاره شود؛ مذهب مشترک قام هستی و شخصیت

و حیثیت و حتی خون هزاره را از آن شیعه هایی ساخته است که

بیشتر از دیگران به سلاح فرسوده، «مغول زاده گان» متولی میشوند.

انتلاف سیاسی هزاره با شیعه های هزاره سنتیز، هر امید و امکان

رشد سیاست و فرهنگ را در جامعه هزاره کشته است. با علمیت

مذهبی آقای محسنی بینی خر هم خون غمیشورد، ولی مذهب مشترک

است که این موجود بیسواند را در جامعه هزاره به عنوان «عالی»

مطرح میکند. زیرا علم آنقدر غرور و شخصیت می آفریند که سلطان

و امیر به درگاه عالم میاید، ولی علم و علمیت محسنی آنقدر

شخصیت و غرور برای محسنی نیافریده است که حداقل از بردۀ گی

برای مولوی خالص و سیاف درین ورزد. علمی که عالم را از بردۀ گی

نجات ندهد، جامعه را چگونه نجات خواهد داد؟ علمی که عالم را از

ابتذال نجات ندهد، چگونه میتواند رهنمای آزادی اجتماعی برای

انسانی شود که توطنه سیاسی در برابر جامعه اش در سطح مقابله با یک کشور است؛ اگر جامعه هزاره و مذهب مشترک با هزاره نباشد، محسنی با علمش عالم چه که علمدار دهن دروازه سیاف و خالص و مسعود نیز نخواهد شد. آنروزی که هزاره شهامت شکست این انتلاف سیاسی را دریافت کند، تاریخ زمان گواه خواهد بود که محسنی ها و سید عالی ها و اکبری ها جز معمولی ترین افراد اجتماع چیز دیگری نخواهند بود.

مذهب مشترک با محسنی ها و سید عالی ها، جامعه هزاره را چون دیگر بی سرپوش ساخته است. شخصیت‌های اجتماعی بی که با مردم درد و تاریخ مشترک اجتماعی داشته باشند، حیثیت سرپوش جامعه را دارند. نابودی شخصیت‌های ملی و اجتماعی هزاره توسط تسبیح درباری، جامعه هزاره را فارغ از جوش اجتماعی ساخته است. دیگر بی سرپوش، جوشش به هوا میرود. جامعه هزاره نیز قام احساسات و شعور اجتماعی و سیاسی‌بیش به هوا رفته است. زنده گی هزاره و آرمانش برای شکست اسارت ها همیشه خود جوش بوده است. گاهی که رهبری پیدا شده است، تاریخ هزاره

هیچگاهی بدون حماسه،

اجتماعی باقی نماند

است. این امر در

تاریخ به ثبوت

رسیده است که

رهبریت سیاسی

هم سرنوشت با

مردم، در پهلوی

مسیر دادن احساسات به

جهت مقاومت آگاهانه، شخصیت

اجتماعی ملت را نیز در ذهن ها زنده ساخته است.

تسبیح درباری هیچگاهی، حتی به قیمت خونش، حاضر نیست که هزاره صاحب شخصیت اجتماعی و رهبریتی باشد که پهاند درد آدم فروشی بر انسان یک جامعه، ارمغان چه ناجعه و جهنم سیاسی در یک کشور است.

### سیاست خنثی، عامل تطبیق انحصار بر جامعه هزاره :

آنچه بدون تردید قابل پذیرش است، اتکاه مطلق رهبری آقای محسنی بر جامعه هزاره است. نفوذ آقای محسنی در محل زنده گی و محیط رشد شخصیت سیاسی و مذهبی و اجتماعی‌بیش آنقدر محدود و ضعیف است که میتواند با آن خودش را در گوچه محلش نیز کاندید کند و این امر به علت کوچک بودن بی حد جامعه، تسبیح کندهار است که از لحاظ جامعه شناسی، در جوامع کوچک ویسته، هر کسی را حتی با نام پدرش میشناسند. در همچون جامعه بسته با شناخت دقیق افراد از یکدیگر، جناب آقای محسنی به هیچ وجه نتوانسته اند که جنبه های مستهجن شخصیت اجتماعی خویش را کتمان نمایند که این امر قوی ترین و حقیقی ترین عاملی بوده است که زمینه رشد حیات سیاسی و مذهبی شان را نیز در جامعه شیعه کندهار از میان برداشته است.

بعد از آنکه آقای محسنی به عنوان رهبر در جامعه هزاره مطرح میشوند، و بعد از آنکه بنابر دستایر خاص و برای تطبیق مراحل ویژه سیاست های خاص وارد پاکستان میشوند، نقش سیاسی شان برای تجزیه، مقاومت و انحراف ذهن هزاره از جنبه های سیاست ملی،

### وقتی هیچ ملیت پرادر،

حق سیاسی اش با مذهبی عنوان نمیشود، چرا حق سیاسی هزاره ها با

عنوان مذهب شان مطرح میگردد؟ اگر این کار، سیاست آگاهانه در برابر

جامعه هزاره نیست، با گذام دلیل میتوان پذیرفت که منطق و شناخت حاکمیت

سیاسی آنقدر کوچک و ضعیف است که تا هنوز به خدغه و نیرنگ شخصیت‌های

شیعه، ضد هزاره چون محسنی و اکبری و سید فاضل و سید جاوید

پی نبرده است؟

محسنی چه میداند که ریشه، رشد حقارت و تحقیر دیگران در یک جامعه از کجا شروع میشود. محسنی‌ها در بهترین شکل خویش صاحب ترحم میشوند و اما هزاره به سیاست نجات ضرورت دارد، نه به شخصیت فرسوده و جاسوس که نه شهامت ایستادن برای حق و آزادی را دارد و نه شخصیتی که بتواند تصمیم سیاسی خویش را برای مقابله با بحرانهای اجتماعی داشته باشد.

صرفاً برای این است که در دنیا و زمانی که هر کسی رهبری دارد، من هم محسنی را رهبر میگیرم که هم شیعه است و هم عالم و کتاب نویس و هم وقتی شروع به سخنرانی و پرگویی کرد، قدرت تحمیقش را شیطان هم ندارد؛ آیا انتخاب رهبر بنابر معیار تغییر سرنوشت اجتماع و تاریخ یک ملت نیست؟ و آیا تعهد رهبر نیز در برابر مردمش تاسرحد شهادت و قربانی نباید تقدیس شود؟ و آیا رهبری و پیروی، میثاق برای ایجاد پایه های انسانی در اعتقاد یک جامعه و شکست قام باور های غیر انسانی و انحصاری نیست؟

پس چگونه آقای محسنی میتواند بارهای خارج از قلب تاریخ حقارت و محرومیت و محکومیت را در تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور با شخصیت و حق و انسانیت خویش تپانده است، بدون تعهد بماند و سیاست خنثی را اختیار کند و حتی فاشیزم و جنایات مسعود و سیاف بر جامعه هزاره، او را تکان ندهد و از این بی توجهی و بی آرمانی در برابر جامعه هزاره بپرون شود؛ و اگر محسنی بی احساس ترین فرد و ناگاهه ترین شخص از تاریخ اجتماعی و درد های تاریخی هزاره است، چگونه به عنوان رهبر در جامعه هزاره مطرح شده است؟

ولی آنچه مسلم است، انتخاب آگاهانه سیاست خنثی برای آقای محسنی است. مقاومت و مخالفت آشیانی ناپذیر محسنی در برابر رهبر شهید ناشی از همین سیاست بود. عشق رهبر شهید به حق و عدالت و رهبری انقلابی و بالآخره شهادتش برای تعهد اجتماعی و آزادی خواهی اش باید با قطب کاملاً متضاد در جامعه هزاره مطرح میشد و آن عبارت از سیاست خنثی و فرشته مآبانه آقای محسنی بود. فراموش نشود که در شبی که قتل عام در افشار ادامه داشت و تجاوز و غارت هستی هزاره افتخار «فتح المیں» را برای سیاف و مسعود و سیدانوری کمایی کرده بود، آقای محسنی حاضر نشد که فتوای هستی دفاع را صادر کند. حادثه، افشار آنقدر قلب و روان رهبر شهید را شکنجه میکرد که حاضر نبود به جانب آن منطقه نظاره کند، ولی محسنی آنقدر بدون حساسیت و عکس العمل بود که حتی خم به ابرویش ایجاد نکرد. آیا این سیاست خنثی آگاهانه نبود؟

ایجاد دو قطب کاملاً مخالف و متضاد سیاسی، از جمله تاکتیک هایی است که باید افراد جامعه را نیز در دو قطب کاملاً متضاد و مخالف فکری قرار دهد. ذهن جوان هزاره در جوار آقای محسنی باید با موضعگیری سیاسی بدون تحرک و مرده، رهبر خویش، آنقدر فریب بخورد که فکر کند بالآخره آدمی زاد اینقدر احمق هم نیست که در برابر همچون وضع و شرایط خونبار اجتماعی بدون تصمیم و فاقد حساسیت باشد و حتی حاجی آغا چیزی میداند که اینقدر آرام نشسته است. از جهت دیگر، این سیاست خنثی که مورچه هم زیر پایش آزار غمی بیست، مقاومت فرزند دیگر هزاره را که باخون و خانه، گرسنه اش در برابر دالر سیاف و غول پیکر مسعود ایستاده است، تحت سوال میآورد که بالآخره چرا اینقدر مقاومت؟! «آخر اگر خطری مطرح

hadتر میشود. نقش کمر شکن رهبریت سیاسی محسنی در جامعه، هزاره، بزرگترین دست آورده را برای سیاستهای انحصاری و عظمت طلبی ایجاد میکرد. رهبریت آقای محسنی، باید تجزیه، مقاومت جامعه، هزاره را با تاکتیک مخالفت های سیاسی عملی میکرد. با ایجاد نفاق سیاسی در درون جامعه، هزاره، سیاست بعدی آقای محسنی باید به سیاست خنثی از نظر آرمان های عدالت اجتماعی و سیاسی تبدیل میشد. وقتی یک بخشی از مقاومت جامعه، هزاره چشم و گوشش وابسته به فتوای آقای محسنی میبود، خود به خود نیروی اجتماعی هزاره تضعیف میگردید. محول فردن سیاست خنثی و فاقد تحرک اجتماعی برای آقای محسنی، زمینه تطبیق انحصار سیاسی و اجتماعی را یکبار دیگر بر جامعه، هزاره مساعد میساخت. سیاستهای انحصاری و مرکزیت های قدرت طلب در درون یک ملت، صرفاً به محسنی ها ضرورت دارند که هیچگاهی ادعای شخصیت اجتماعی و ملی مستقل خویش را ندارند. همین اکنون آقای محسنی در آخرين مصادبه، خویش تذکر داده است که: «هر دولت که بوجود بیاید ما با آن همکاری مینماییم چرا که از یک اقلیت خیلی بزرگ چند میلیونی نماینده گی میکنیم» (\*).

آیا این موضعگیری های آقای محسنی ناشی از بیسواندی است یا خیلی ها آگاهانه تیر را به هدف میزنند؟ چرا آقای رهبری، اینقدر بدون حساسیت و آرمان اجتماعی است که با هر نوع حکومت موافق است؟ یکبار ملاحظه گردد که آقای رهانی - مسعود، هیچ جریان و هیچ رهبریت سیاسی را نمیبیند؛ آقای دوستم را رد میکنند، سیل تبلیغات شان علیه شخصیت اجتماعی و سیاسی رهبر شهید برهمه گان معلوم است، آقای حکمتیار که اصلاً اسمش برای آقای مسعود غیر قابل تحمل است، «طالبان» و مقابله مسعود با آنها نیز روشن است. وقتی آقای سردار ولی داخل پاکستان میشود، احتجاج نامه، سیاسی و رسمی دولت ریانی رسماً به نماینده گی سیاسی پاکستان سپرده میشود که چرا آقای سردار ولی را ویزای دخولی داده است. یعنی آقای مسعود آنقدر نگران سرنوشت عظمت طلبی و فاشیزم خویش است که حتی صلاحیت ویزای دخولی یک کشور را نیز از آن خود میداند. این همه تقلای مسعود - ریانی برای چیست؟ چرا اینقدر حساس اند و سیاست خویش را حتی در بی منطق ترین شکلش هم تیاز میدهند؟ چون در عقب اینهمه تحرک سیاسی و جنگی، حفظ امتیاز و برتریت سیاسی و نژادی و آرمان اجتماعی فاشیزم را میبینیم که با هیچکس و هیچ سیاست و راه حل موافق نیست.

ولی سیاست آقای محسنی آنقدر سیاست خنثی و بدون آرمان اجتماعی است که حتی برای فاشیزم مسعود نیز قابل پذیرش است! باید همیشه دقت کرد که سیاستدار و یا رهبر سیاسی از کدام مردم غایبند گی میکند؟ مردمی که این رهبر از او نماینده گی میکند، موقف اجتماعی، سیاسی و مذهبی و تاریخی در درون ملت و یک کشور چگونه است؟ وقتی کسی به عنوان رهبر پذیرفته میشود آیا

(\*) نشریه، امید، شماره ۸، سال ۴، ۲۲ جرزا ۱۳۷۴، مصاحبه، شیخ محمد آصف محسنی، ص ۶، ستون اول).

میبود، آقای محسنی اینطور در اسلام آباد آرام نمی خوابید و آخر حاجی آغا، یگانه شخصیت و رهبر و آیت الله العظمی در جامعه است که با موجودیت ایشان کسی نمیتواند یک نظر بدش به جانب شیعه ها بیاندازد. آری، حقیقت نیز همین است که هیچکس یک نظر بد به جانب شیعه اندخته نمیتواند ولی هزاره را میتواند تا آخرین فرد از تبع بکشد و به ناموس و شرفش تجاوز کند. فریب هزاره در عین بوده است که فکر میکرد که هزاره در چشم و مغز محسنی ها انسانیت خویش را از دست نداده است. هزاره غافل بود که محسنی با «خالص» و «سیاف» و «مسعود» برای حق مذهب نژاد پرست خود، سرنوشت و اجتماع و انسان هزاره را معامله کرده است.

سیاست خنثی و بدون حساسیت، یگانه وسیله بی برای پیروزی انحصار قدرت سیاسی در درون جامعه است. زمانی فاشیزم مسعود میتواند ریشه دار شود که مراجع آگاهی دهنده رهبری سیاسی دیگر اشاره ملت حساسیت و آرمان خویش را در مقابل سرنوشت و آینده، جامعه شان از دست بدند؛ سیاف و مسعود زمانی افشار و غرب کابل را آفریده میتوانند که معتقد باشند با چهره محسنی و سیدانوری و سیدعلی و سیدفضل و اکبری دویاره بدانجا رفته میتوانند و جنایت خویش را در

**محسنی ها قاچاصی پیروز اند که میتوانند تفکر و آدمان بازیابی هویت و شخصیت را در تخلفه سرگوب نمایند، ولی وقتی این آدمان و تفکر به سخواست اجتماعی و میتاز ذمده کسی میل فسیل آگاه میگذل شده، دیگر هیچ هدوت ذمینی نیست قادر بدان مخواهد بود که حلو شکست اسارت و حقایق اجتماعی توده های محروم را نگیرد.**

برابر جامعه هزاره با شخصیت «شیعه» و «رهبر» هزاره، دفن میکنند. سکوت رهبر «حرکت اسلامی» و سیاست خنثی و فاقد آرمان برای آینده، اجتماعی هزاره، صرفا قلب جامعه هزاره را نشانه میزند. این سیاست فاقد عکس العمل و اقدام، صرفا برای بهتر قربانی شدن هزاره با دستان هر فاشیزمی است که آقای محسنی از همین اکتوبر برای آن اعلان تسلیمی و موافقت را کرده است. و این موافقت، اعلان بستن زولانه های اسارت و حیات تاریخی و اجتماعی جامعه هزاره است.

### محسنی : هم مصلح، هم سفاک :

دو چهره، مصلح و سفاک محسنی بیشتر از آنکه خصوصت محسنی را در برابر جامعه، هزاره نشان دهد، سیاست خصمانه، حامیان محسنی را در برابر ملت افغانستان نیز به نایش میگذارد. چگونه ممکن است که در جامعه وضعیت کنونی ما، هیچکس نداند که محسنی دستیار مسعود برای قتل عام و زینوسید در اشاره و چندالو و غرب کابل بوده است. چگونه ممکن است که جامعه نقش محسنی را در جنگ بامیان تحت عملیات نظامی «مرصاد» فراموش کند که با هماهنگی مشترک با شیعه های درباری حزب وحدت پلان شده است؟ چه کسی از افراد ملت میتواند انکار کند که یک عضو «شورای عالی دولت اسلامی» را آقای محسنی تشکیل میدهد؟

جنایات مسعود در برابر اشاره ملت و فاشیزمی که به نفع حاکمیت سکتاریزم پنچشیری، پایتخت کشور را به قریانگاه و خرابه بی تبدیل کرده است، که سیاه ترین صفحه، تاریخ ملت را نیز به یادگار میگذارد، متعدد محسنی است. فاشیزم سکتاریستی، تحت پوشش «دولت اسلامی» عمل میکند و «شورای عالی دولت»، مجتمع اشخاصی است که صرف نقش نشامی آنان، امتیاز سیاسی را در جوار فاشیزم کابل از آن آنان ساخته است. سه سال تاریخ اجتماعی ملت ما و سه سال جنگ برای پیروزی فاشیزم، صرفاً ماهیت های سفاک و عظمت طلب و نژاد گرا را در برابر حقوق اشاره ملت افشا مینماید.

محسنی یکی از این چهارهایی است که در جوار مسعود ایستاده است و نیروی نظامی و قوماندانهایش، تحت فرمان مسعود حرکت میکنند. آقای محسنی خودش میداند که تغییر یک حزب سیاسی از جانب فاشیزم حاکم برکابل، صرف از لحاظ به دست آوردن پشتونه نظامی آن حزب است.

حال سوالی که مطرح میگردد اینست که چرا محسنی با این همه نقش فعال و چهره سفاک در جوار مسعود، میتواند به نام «مصلح» عضو هیأت های صلح طلب نیز شود؟ آیا عضویت محسنی در همچون

گروههای خیر اندیش، ماهیت کاذبانه گروههای صلح را افشاء نمیکند؟ اگر محسنی با این همه وضاحت موقف سیاسی و نظامی اش در جوار مسعود - سیاف، باز هم میتواند در هیأت صلح داخل شود، آیا در پوشش این هیأت صلح، سیاست های خطرناک در برابر حذف حقوق این با آن قشر ملت مطرح نیست؟

آنچه روش است اینست که محسنی به ریش خود و فاشیزم مسعود میخندد که فکر میکند: «در افغانستان آنانی که درگیر جنگ اند آنقدر اهلیت ندارند ... و جنگ ها احتمانه است.» (\*)

محسنی خیال نکند که میتواند با سیاست «شتر مرغی» ملت را تحقیق کند. اگر جنگ ها احتمانه هستند و بانیان جنگ نیز بی اهلیت، چگونه آقای محسنی در «شورای عالی تصمیم گیری دولت» حضور دارد و از زیر ریش تصمیم اتخاذ میگردد که جنگ در بامیان آغاز شود و آقای مسعود «سیدهادی» و «سیدانوری» را به عنوان قوماندانان جنگ موظف میکند؟ و یا آقای محسنی مطمئن است که در جامعه، فردا میتواند بگوید که در جنگهای خویش صرفا هزاره را کشته است؟

اگر فاشیزم مسعود به عنوان سیاست حاکم مطرح باشد، بدون تردید، نه تنها محسنی برای جنگ هزاره کشی محکوم نخواهد شد، بلکه تقدیر و تحسین تاریخ نویس فاشیزم را نیز از آن او خواهد ساخت.

(\*) از آخرین مصاحبه وی پارادیو بی بی سی در رابطه با قیزای آیت الله خامنه ای.

# ملیت، زاده خود شناسی روحی و انسانی

مع. مسربد ازی

وامیدار که ملیت را تنها یک خودستایی ارتجاعی و یا یک ادعای فاشیستی بیندارند و ناسیونالیسم را متراوف راسیسم (نژاد پرستی) و مخالف اومانیسم (انسانیت) بشمار آورند، و یا روحیه ای کاذب برای نفع یا کتمان فاصله، طبقاتی در درون یک جامعه تلقی می‌ایند. در حالیکه «ملیت» - در تحلیل جامعه شناسی و علمی آن - نه تنها با ارتجاع و نژاد پرستی متراوف نیست، بلکه یک واقعیت انسانی و یک «حقیقت اجتماعی» در میان انسانها است که در تلقی علمی و مترقی آن، نه تنها عامل «برتری جویی های قومی» و «تنازع های ملی» نیست، که عامل «تفاهم و تعارف میان ملت ها» است و نه تنها مانعی در برابر «انسانیت» نیست که خود راهی است که تحقق راستین انسانیت (اومانیسم) در روی زمین - نه روی کاغذ - از آن عبور می‌کند.

ناسیونالیسم - بمعنی جاهلی و بمعنی غریب آن - عامل تنازع میان انسانها است. چنانکه در سیستم غربی و کاتولیسیسم کلیسا رومی بنام «نژاد پرستی» و «مسیح پرستی» نهضت آنتی سیتیسم یا «ضدیهود» را پدید آورده است و این فکر در طی قرنها فشار و شکنجه، منجر به ایجاد صهیونیسم اسرائیل شد و اکنون، صهیونیسم، ناسیونالیسم نژادی عرب را در متن جامعه و فرهنگ اسلامی جان پیخشیده است و این تنازع ها که همیگر را تقویت می‌کنند و اساساً از همیگر ناشی می‌شوند، در عین حال که تضاد و تخاصم سیاسی دارند، از یک جنس اند.

اما «ملیت ها» بمعنی علمی و جامعه شناسی آن - درست برعکس، اعضاء پیکر انسانیت اند و همچون اصالت «خانواده ها» که واحد های مستحکم نظام یک جامعه را تشکیل میدهند، ملیت ها خانواده های جامعه، بشری اند و متلاشی شدن آنها به آشتفک و تلاشی پیشریت منجر می‌شود.

اختلافات میان دو اصطلاح غربی و اسلامی و ایرانی این فکر، اختلافات دو نوع تلقی از آن را در بر دارد.

واژه ناسیون (Nation) از ریشه، «زاده و متولد شدن» است که ملاک را از ویژگی های ژنتیک و خونی و نژادی گرفته است، در حالیکه معادل آن در عربی «شعب» است به معنی «شاخه و ریشه» ای از نهر بزرگ یا درخت واحد نوع بشر که در همان حال که به یک ملیت، تشخص و اصالت وجودی میدهد، وابستگی آن را به درخت انسانی و حتی شاخه ها و شعبه های دیگر بشری در بر میگیرد.

و از این پر معنی تر کلمه ای است که ما در فارسی، به ازای ناسیونالیسم و ناسیون اروپا انتخاب کرده ایم، یعنی «ملت و ملیت» که در لغت، اساساً به مجموعه ای از افراد انسانی یا یک گروه بشتر اطلاق می‌شود که دارای فرهنگ و ایمان و راه و هدف مشترک هستند و می‌بینیم که ما برخلاف غربی ها بجای «خون»، «فرهنگ» را ملاک گرفته ایم و بجای «زادیدن»، «احساس کردن» و «اندیشیدن» را.

بنابر این در بیشتر ما مفهوم «ملیت» «زاده» «نسب» نیست، زاده «خودشناسی روحی و انسانی» است که امروز، به تحلیلی عالمانه و توجیهی انسانی و مترقی نیاز دارد، تاهم زمینه، فکری ملتی را که می‌باشد خود را بازیابد و در نتیجه، به خود تکیه کند فراهم آورد و هم مزاج جامعه را در برابر تأثیرات بیگانه کننده، فرهنگ ها و ایدئولوژیهای وارداتی مصونیت و قدرت مقاومت بخشد.

... برای عوامل (عوامل از خود بیگانگی انسان)، باید عامل دیگری را نیز افزود که در جای خود بسیار قابل تأمل است و آن «بدمطح کردن مسأله ملیت» است از طرف بسیاری از نویسندها و مورخانی که میکوشند تا از آن دفاع کنند و تجربه ثابت کرده است که چه بسیار «دفاع کردن نا شیانه» از یک حقیقت برای شکست آن، از «بی دفاع گذاشتن آن» مؤثر تر بوده است

اینان در دفاع و معرفی ملیت، یا از یک قومیت پرستی معتقدبانه، ارتجاعی پیروی کرده اند و یا ناسیونالیسم را با «راسیسم» (نژاد پرستی = Racisme) در آمیخته اند و این دو روحیه، یکی میراث جهان بینی ارتجاعی و محدود گذشته ای است که بر اساس نظام قبایلی استوار بوده و خودستایی های برتری جویانه و کشاورزی های خود خواهانه و تعصب آمیز بر آن حاکم بوده است و دیگری اثری است که ناسیونالیسم غربی براینان داشته که ناسیونالیسم در غرب غالباً بر بنیاد راسیسم (نژاد پرستی) توجیه می‌شود و به برتری نژاد اروپایی بر همه، نژادهای بشری منجر می‌گردد. تا آنجا که فیلسوف عظیمی چون هگل، فلسفه وجودی خود را به گونه ای ساخته و پرداخته است که اساساً خلقت عالم به خلقت تاریخ بشری می‌پیوندد و تکامل آن به ایجاد نژاد آلمانی مرسد که غایت آفرینش است و این همان روحیه غالب بر یونانیان باستان است که همه، پیشریت را به دو گروه تقسیم می‌کرند: یونانی و بیر، و مقصود از «بیر» هر ملتی و هر انسانی است که به زیان یونانی سخن نمی‌گوید و هر که به یونانی سخن نگوید، «حیوان غیر ناطق» است و بجای «سخن گفتن»، «بیر» می‌کند یا «ورور»، یعنی که هنوز به مرحله داشتن نطق نرسیده است و با این طرز تفکر است که حتی ایرانیان متمدن را در قبال خود بیر می‌نامیدند. و تصادفی نیست که احساسات شوونیستی و فاشیستی - که حتی بوسیله فیلسوفان و دانشمندان معروف غربی توجیه علمی و فلسفی می‌شود و می‌شود - در قرن بیستم چنان طوفان جنونی را آن هم در متمدن ترین جامعه های صنعتی اروپا بربا کرد و حتی امروز نیز بر اندیشه و احساس گروههای وسیعی از عالم و عالمی اروپا حاکم است.

این انکار نژاد پرستانه به اندیشه، بزخی از متفکران آسیایی و حتی آفریقایی نیز سرایت کرده است و در آفریقا مکتب نگروئیسم (برتری نژاد سیاه) را پدید آورده است و یک شاعره، سیاه میسراید که:

«از تو سپاسگذارم خدا، که مرا سیاه آفریدی،

سفید یک رنگ عرضی و گذرا است،

و سیاه رنگ ابدی و ابدیت است ... !

و در ناسیونالیسم جدید عرب، می‌بینیم که مسلمان عرب مصری مجسمه، فرعون را - بیشتر برای دهن کجی به اسرائیل - در قلب قاهره نصب می‌کند و سرود «خالد بن ولید» میسراید و حتی در کنگره علمی زیانشناسی در ترکیه، یک زیان شناس ترک برای اثبات این مطلب که «همه، تمن های پیشریت از ترکیه سرچشمه گرفته اند»! کشف میکند که «زیان مظہر تمن انسان است و تمام زیانهای جهان از ترکی سرزده اند و تمام کلمات ترکی هم از لفظ ترکی «جون» بمعنای خورشید مشتق اند»!

اینگونه از ملیت سخن گفتن، بیشتر روشنفکرانی را که به ارزشی انسانی گرایش دارند و دارای جهان بینی گستردۀ امروز اند،

# امروز ما



ارگان نشراتی حزب وحدت اسلامی افغانستان

شماره هشتم - چهارشنبه اول سنبه ۱۳۷۴ - ۲۳ اگست ۱۹۹۵ - ۲۸ ربیع الاول ۱۴۱۶ هـ

بنام خداوند آگاهی، آزادی و برابری

## «طرح روم» چه خواهد بود؟

گذشته و تاریخ دا هیچکسی کتمان کوده  
نمیتواند، ولی افتقاد از گذشته به عنوان اصل  
پر فمودن خلاه ها و تبارز حسن نیت و زیربنا  
تعقل سیاسی برای «طرح دوم» محسوب  
شده میتواند.

آرمان نیات ملت از بن سمت خارت بار موجود و بنای انحصار حاکمیت فاشیستی  
در کابل، دو پدیده، متضاد و آشنا نپاندیر اند. حفظ حیات فاشیسم کابل با قدرت  
نظمی و انتصادی کشور های خارجی و قفلان مقاومت سازمان یافته، ملت در یک  
جهه، متحده ملی، زیربنای تداوم ترازیدی و فاجعه، ملی کشور را تشکیل میدهد.  
پرج بودن حاکمیت فاشیستی و بنی ماهیت بودن این حاکمیت به عنوان یک قدرت مرکزی  
سیاسی ویا دولت، امریست که حتی حامیان فاشیسم کابل نیز بدان اعتقاد دارند. ولی  
باز هم این حاکمیت میتواند بقا داشته باشد و کاربرد کلمه «دولت» برای فاشیزم  
سکناریستی کابل، آب به دهن فاشیستان میاندازد.

چرا آرمان مسلم نیات ملت و کشور و بنای فاشیسم کابل به عنوان دو پدیده، متضاد  
و آشنا نپاندیر ادامه دارند؟ نامنک است که بتوان ماهیت خصمانه، حاکمیت موجود را در  
برابر حقوق و حقوق اشار ملت در کشور کتمان کرد. افواه سازی و اهانت های تبلیغاتی  
در برابر اشار ملت و پلان های استحکام این حاکمیت به سبیله، جنگ و خونریزی،  
افشا، کنده، ماهیت و خواست ملک اقلیت ناچیز بیسواند میباشد که جز جنگ، هیچگونه  
افتخاری برای تثبیت حکمران خویش در آغوش ملت ندارد.

محاکومیت فاشیسم کابل در ذهن ملت، بینگر نابودی مطلق این سیستم مقامه انگیز  
ملی است. ولی بنای این سیستم در مدت چند سال، نابودی تمام ارزشهاي اجتماعی و ملی  
یک ملت را در بر داشته است. فرویاشی تمام نهاده های اجتماعی و سیاسی کشور، صرفًا  
محصول اندیشه ها و عقده های فاشیستی بی است که از افتخار «تصاحب قدرت بعد از  
۲۵ سال» و تثبیت برتری و تبعیض نژادی، هیچ انگیزه، دیگری برای توجیه  
موجودیت خنیار خویش ندارد. نکته، قابل اهیت این است که با وجود تمام عینت ها و  
با وجود درک مغارت ملی یک ملت، چرا تا کنون افقام برای ایجاد یک مقاومت سازمان  
یافته، ملی در برای فاشیسم کابل به عمل نیامده است؟

۳۷ ص

مبازه، زمینه، استقلال است

۲ ص

دولت را لش - سیاست - مژده هژوایت نهاده

از ارشادات حضرت آیت الله العطی معتقد کابله ۳ ص

اصول سیاسی ما ...

محسنی

انقل خون برای حیات

۷ ص

هدیه بی در میلاد «نور»

۱۲ ص

از «مخاطب های آشنا»

۱۱ ص

ملت، زاده، خودسازی روحی و انسانی

۱۶ ص

... قنهها قشمیته ایم

۷ ص

روز شمار حوالدش در کفر کابل

۲ ص

جیان نشیع درباری بر مسند نفاق اجتماعی

۲۸ ص

اگر شما شخصیت تاریخی و سیاسی داشته باشید، هیچگاهی زیر بار  
زور و ظلم نمیروید و ذلت و تحریر را تحمل نمی کنید. (رهبر شهید)

# دلوز شهر سخنوار کابل

قسمت چهارم

۲۲ دلو - ۲۲ حوت ۱۳۷۳

برگرفته از دفتر عاطرات

دوسستان نزدیک آقای هاشمی در چهار آسیاب - گفت که نیروهایی که فعلاً به نام طالب داخل چهار آسیاب شده اند، مردمان بی نظم و نا آشنا با مسایل دیپلوماتیک هستند. اینها فقط یک شعار را تکرار میکنند که «ما همه را خلخ سلاح میکنیم» ولی حرفهای اصلی و تصمیم گیری های عده مربوط کسان دیگری است که در عقب پرده هستند. استاد جعفر گفته است که روز گذشته یک نفر مولوی به ناینده گی از جمعیت آمده بود تا با اینها مذاکره کند ولی اینها، پخاطر آنکه وی را کوچک ساخته و نسبت به آمدنش بی اعتمایی خود را نشان دهند، صرفاً در همان روی سرک با او حرف زدند و در پاسخ قام استدلال او فقط یک حرف را تکرار میکردند که «مولوی صاحب، دیگر گپ ها را نمی فهمیم، اسلحه، تان را میدهید یا نه؟»

شهید ابراهیمی نیز از بخورد های سبک طالبان یاد آور شد و گفت: اگر کسان دیگری تصمیم گیرنده این طالب ها باشند، فیدامن ولی کسانی که در روی صحنه هستند، صلاحیت هیچ کاری را ندارند. شهید ابراهیمی گفت: «طالبان ادعا دارند که ناینده ایکری، سیدهادی و سید فاضل نزد آنها آمده و لست اسلحه خود را تسلیم کرده اند و از من هم میخواستند که لست اسلحه، حزب وحدت را باید تهیه کرده و در اختیار آنها قرار دهم. من برای آنها گفتم که اکبری، سیدهادی و سید فاضل یک گروپ افراد مسلح در آغوش شورای نظار اند، بعید از امکان نیست که بتوانند لست اسلحه خود را برای شما تقدیم کنند ولی حزب وحدت متعلق به یک مردم چند میلیونی است که همه مسلح اند، آیا امکان دارد که لست اسلحه، چند میلیون انسان تهیه و برای شما تقدیم گردد؟ من برای طالبان گفتم که مشکل لست اسلحه نیست، اگر روی مسایل اساسی به فیصله برسیم، آنوقت مشکل اسلحه خود بخود رفع میشود...» شهید ابراهیمی افزود که با قام این استدلال ها طالبان در ابتدا فقط همان یک حرف خود را تکرار میکردند، اما پس از مشوره با مسؤولین بالاتر خود، قرار گذاشتند که امروز هیأتی را در بازار دوغ آباد بفرستند تا مفصلًا صحبت و مذاکره شود.

- هیأت شش نفره طالبان به سرپرستی مولوی بهایان بعد از ظهر روز جمعه ۱۱/۲۸ در قرارگاه مشترک دوغ آباد آمدند تا با ناینده گان حزب وحدت و چند مذاکره کنند. در این مذاکره هیأت طالبان ضمن تأکید بر اهداف اعلام شده، شان که عبارت از استقرار صلح و امنیت و برقراری حکومت اسلامی در افغانستان است، به ناینده گان حزب وحدت و چند اطمینان دادند که مذاکرات و تفاهمات را ادامه داده و از هرگونه جنگی بر علیه غرب کابل جلوگیری خواهند کرد. آنها ضمناً بر امنیت راه دوغ آباد - چهار آسیاب تأکید کرده، از ناینده گان حزب وحدت تقدیماً نمودند که مردم غرب کابل را به رفت و آمد در این مسیر تشویق نمایند تا وضعیت هرچه بیشتر عادی شود و مواد غذایی به غرب کابل انتقال یابد.

- محمود مستیری ناینده خاص ملل متحده در امور افغانستان وارد کابل شد. او ادعا کرد که انتقال قدرت مطابق پلان اعلام شده اش در روز دو شنبه ۱۲/۱ ۱۳۷۳ صورت خواهد گرفت و با محض

۲۸ دلو - ۱۳۷۳ - پس از حمله، شدید شب گذشته و مقاومت دلیرانه رزمنده گان، امروز غرب کابل جان تازه گرفته و نگرانیهای مردم از تکرار فاجعه، اشاره بر طرف گردیده بود. جمعی از موسفیدان قلعه وزیر، ساعت ۹ بجهه قبل از ظهر به دیدار رهبر شهید آمدند تا ضمن تقدیر از مقاومت دشیب رزمنده گان، آمده گی کامل خود را برای سهم گیری در مدافعت بعدی اعلام دارند. این موسفیدان پیامی را از سوی مردم محل خویش تقدیم رهبر شهید فرمودند که در آن آمده گی دو صد نفر نیروی بسیجی مربوط اهالی مسجد سفید در امر دفاع و رفتن در خطوط مقدم جبهه اعلام شده و خواهان هدایت مقام رهبری گردیده بودند. همچنین جمعی دیگر از متنفذین نواحی ده قابل و دشت برجی، ضمن حضور در منزل رهبر شهید، آمده گی خود را برای هرگونه فدایکاری اعلام داشتند.

- ساعت ۱۱ قبل از ظهر، نظر به پیشنهاد یک عدد از اعضای شورای مرکزی و موسفیدان محلات مختلف غرب کابل، قرار شد که هیأت تبلیغی بی مرکب از اعضای شورای مرکزی و مسؤولین ذیریط و مطلع حزب وحدت، به مساجد غرب کابل رفته و برای مردم اوضاع کنونی، موضعگیریهای حزب وحدت و نتایج مقاومت شب گذشته را تشریح نمایند. در جمع این هیأت شهید ابوزر، شهید اخلاصی، آقایان مقصودی، سعادت و چند تن دیگر از مسؤولین شامل بودند. مردم از معافی استقبال نیکی به عمل آوردند.

- متابع نزدیک به شورای نظار، شفاهانه های جمهوریت، و اردو و شاهدان عینی گزارش دادند که در حمله شب گذشته، شورای نظار و خانینهای تسبیح دریار متحمل تلفات سنگینی شده اند. رقم این تلفات در گزارش های گوناگون بیشتر از پنجاه تن ذکر گردیده است.

یکی از مسؤولین قول اردوی حزب وحدت، پس از بررسی وضع جهات گزارش کار خود را تقدیم رهبر شهید فرمود. بر اساس این گزارش در جریان دفاع دشیب، دو تن از رزمنده گان در ساحه کارته، چهار و سیلو شهید و چهار تن دیگر مجرح گردیده بودند.

- طبق مخابرات شورای نظار نیروهای حزب اسلامی که در کوتل لته بند خط دفاعی تشکیل داده بودند، بر موضع شورای نظار حمله نموده و جنگ شدیدی میان آنها روی داد. نیروهای شورای نظار از مقامات بالایی شان در مرکز، خواهان حمله، هوابی و پیماران مواضع حزب اسلامی شدند. در این مخابرات گفته میشد که نیروهای حزب اسلامی ساحات غند حسن کروخیل را تصرف کرده اند.

- گزارش مخابروی از از زگان خبر داد که آقایان موسوی و بیانی دو تن از مسؤولین حزب وحدت در منطقه سنگ تخت ولسوالی دایکنده بشهادت رسیده اند. در گزارش ادعا شد که با وجود نامشخص بودن قاتل، احتمال دست داشتن عمال تسبیح دریار در این حادثه موجود است.

- شهید ابراهیمی که روز گذشته برای مذاکره با طالبان به چهار آسیاب رفته بود، گزارش چشیدیده ها و نتایج مذاکرات خود را مفصلًا به اطلاع رهبر شهید رسانید. وی از قول استاد جعفر - یکی از

میخواهد که در راه طرح سازمان ملل اغتشاشاتی را پیش بیاورد و جنگ را به راه اندازد. همچنین حزب اسلامی که موضع خود را با فشار طلبه ها یا با تواافق طلبه ها ترک کرد، این ها خیال میکرند که مامتنکی به حزب اسلامی هستیم، اگر یک حمله پکنند، اینجا را میکیرند و یا حتی ممکن است با تهدید بکیرند. آنها اشتباه میکنند. حزب اسلامی فعلاً در منطقه، سریعی و لته پند درگیری دارد و امروز این درگیری شان شدید هم بود. طلبه ها هم آمده اند که شهر را تصرف کنند. آنها تا کنون هیچ یک از رقبای خود را از میدان بیرون نکرده و رقبای دیگری هم در مقابل شان هست و هیچکدام پیروزی بی ندارند. آنها مجبورند که تسلیم خواسته عمومی مردم شوند تا یک حکومت همه جانبی تشکیل شود..

- رادیو دری صدای امریکا ضمن یک گزارش تبلیغی صیغه ۷۳/۱۱/۲۸ گفت: «ارتش طالبان نیروهای گلبدهن حکمتیار را در هم شکسته و تانه کیلومتری پایتخت پیش روی کرده است. واگذاری موضع نیروهای ریانی در سه منطقه در حومه، جنونی کابل به ارتش طالبان، بر نتایج گفتگو های صلح اثر خواهد گذاشت. نیروی طالبان برای نخستین بار در اواخر سال گذشته، با پیست و پنج هزار مرد جنگی، دو صد تانک و ده فروند هوا پیمای جنگنده در صحنه، سیاسی افغانستان ظاهر شدای طالبان تعهد کرده اند که تمام جناح های متخاصم را خلع سلاح کرده و آقای حکمتیار و آقای ریانی را به سبب نقش شان در جنگ داخلی افغانستان که طی سال اخیر هزاران نفر تلفات داشته، به محکمه بکشند.»

- وزارت خارجه، جمهوری اسلامی ایران ضمن احضار کاردار سفارت ریانی، نسبت به آنچه که آن را «کشتار بپرچمانه، شیعیان در غرب کابل» خواند، شدیداً بر دولت ریانی اعتراض کرد و هوشدار داد که در صورت ادامه، این کشتار، ایران بی تفاوت خواهد ماند. منظور دولت ایران از این «کشتار بپرچمانه، شیعیان» ظاهر همان حمله، ناکام فاشیم کابل و تشیع درباری بود که شب گذشته بر موضع حزب وحدت در ساحات پل گذرگاه، دهمزنگ، پوهنتون و سیلو اخمام شد و فاشبیس و همدستانش نه تنها که موقوفیت نداشتند بلکه با دادن تلفات سنگین و ادار به عقب نشینی گردیدند. درست در زمانیکه طالبان پشت دروازه های کابل انتظار حمله، نهایی خود را میکشیدند، اعلامیه وزارت خارجه، ایران پرده از سیاست تازه بی بر میداشت که دولت جمهوری اسلامی در قبال حوادث افغانستان و بیویه در رابطه با حزب وحدت اتخاذ کرده بود. نکته جالب و قابل دقت آن بود که در جریان جنگهای خونین پس از پیست و سوم سنبه که فاشیسم سنگین ترین حملات هوایی و زمینی خود را علیه غرب کابل اخمام داد و از بب خوشی بی و ارگان استفاده کرد و در مدت ۵۵ روز چندین هزار انسان بی دفاع را به خاک و خون کشید، دولت ایران نه تنها اعتراض نکرد بلکه روابط گرم و صیمی با فاشیسم کابل برقرار و حزب وحدت را تحت فشار شدید قرار داد. اما اکنون که یک حمله، نه چندان وحشیانه آنهم در خطوط مقدم جبهه اخمام و مجموعه تلفات و زخمی آن از شش هفت نفر تجاوز نمیکرد، چرا اسم «کشتار بپرچمانه» برآن گذاشته شد و چرا ایران تا این سرحد ابراز نگرانی نمود؟

- سیاف در واکنش شدید نسبت به اعتراض وزارت خارجه، ایران آن را مداخله، صریح و مستقیم در امور داخلی افغانستان خواند و گفت که اگر بنا باشد ایران نسبت به وضع شیعیان افغانستان خود را صاحب صلاحیت پداند، ما هم از حقوق سنتی های ایران دفاع میکنیم و به خود حق میدهیم که بر دولت ایران اعتراض کنیم! همچنین رادیو های امریکا و بی بی سی پس از یک دوره نسبتا طولانی، دو باره پسوند «هوادار ایران» و «وابسته به ایران» را به دنبال اسم حزب وحدت اسلامی علاوه کردند. (ادامه دارد)

اندکی به تعویق خواهد افتاد. طبق گزارش بی بی سی و صدای امریکا، مستیری که در جمع خبرنگاران در مقر نایابندگی ملل متحده صحبت میکرد، گفت که فهرست اعضای شورای انتقال قدرت تکمیل نشده اما وی امیدوار است که به زودی آن را تکمیل کند. او اظهار امیدواری کرد که بتواند با گروه طالبان نیز مذاکره کرده و آنها را به اشتراک در پروسه صلح تشویق نماید.

از جمع هیأتی که در شورای انتقال قدرت عضویت دارند، فقط عده بی اندک با مستیری به کابل آمدند. صمد حامد که یکی از اعضای شورای انتقال قدرت بود، طی مصاحبه با بی بی سی علت نرفت خود به کابل را توضیح داد، وی گفت که با وجود تغییر شرایط، اوضاع برای انتقال قدرت و استقرار امنیت مساعد نیست. وی علاوه کرد: «اندیشه من این است که در حقیقت ملل متحده به بازی های گروپی بین اطراف متخاصم گیر بباید و خدا ناخواسته ناکام شود.» صمد حامد گفت که «فعلاً مرکز کابل در تصرف افراد جمعیت و شورای نظار و عده بی از اعضای حزب وطن کمینیست ها است و هیأتی که میروند در حقیقت در ساحه، نفوذ آنها اقامت میکنند.»

- عزیز مراد سخنگوی دولت ریانی در پاسخ خبرنگار بی بی سی که از وی پرسید آیا مسعود حاضر خواهد شد که قدرت شهر را به طالبان یا نیروی دیگری واگذار کند، گفت: «مسئله تحویلهای کابل به شخص، جناح ویا گروه مطرح نیست، بلکه ما در تلاش آن هستیم که یک میکانیزم مناسب و معقول به میان آید که مورد توافق همه جناح ها باشد.»

عزیز مراد در مورد انگیزه و اهداف طالبان و نیز موضع دولت کابل در پرایر آنها گفت: «اهدافی را که طالبان عنوان کرده اند مبارزه با منکرات و مفاسد، ما موضع مشترک میدانیم و از دو سال به اینظرف هم مبارزه، ما برسر همین مسایل جریان دارد. تنها به این نیرویی که تازه مطرح شده، پیشنهاد اساسی ما این است که از توطئه هایی که در سطح منطقه و خارج از افغانستان طرح میشود، بر حذر باشند و هم در تشخیص خود بکشند.»

- رهبر شهید در مصاحبه با معصومه، طرفه خبرنگار و ناطق رادیو بی بی سی حمله دیشب شورای نظار، وضعیت فعلی کابل، طرح مستیری و موضع حزب وحدت را توضیح داد. رهبر شهید پس از توضیح دلایل حمله ناکام شورای نظار، در مورد مذاکره، حزب وحدت با طالبان گفت که آنها فعلاً گفته اند که بر غرب کابل حمله نمیکنند و صرفاً از دولت خواسته اند که میدان هوایی، مرکز و سایر نقاط استراتیژیک شهر را تخلیه کند، طالبان گفته اند که پس از رفع این مسائل، در دوران تشکیل حکومت، شما هم باید اسلحه، تان را تحویل دهید. ما طالبان را گفته ایم که اگر در حکومت و ساختار سیاسی آینده سهم مردم ما در نظر گرفته شود، آنوقت ماحرفی نداریم.»

خبرنگار پرسید که آیا مسعودیا نایابندگی های شان قبل از حمله با شما در قامش شده و از شما خواسته بودند که اسلحه و مناطق تحت کنترول تان را ترک کنید؟ یا بدون انتظار شما حمله خود را آغاز کردند؟ رهبر شهید در پاسخ گفت: «اینها میکنند که شما این منطقه را به ما تحویل دهید. ما گفتیم که این حرف مفهوم ندارد که ما منطقه خود را به شما تحویل دهیم، چرا شما منطقه خود را به ما تحویل نمیدهید؟ بعداً روزی گفتند که ما حمله میکنیم، ما گفتیم که خوب است، ما هم آمده، دفاع هستیم! رهبر شهید در مورد انگیزه، مسعود از این حمله گفت: «مسعود

قember، سمهول قربانی شدن خط سوم در حزب حرکت اسلامی است. سرنوشت قember، سرنوشت فردیست که محسنی و سیدجاوید و سیدانوری آرزو دارند آن را بر سرنوشت اجتماع هزاره تهمیم دهند. خصوصیت در برابر قember و آقای مدبیر خصوصیت در برابر مدافعان و مخز آگاه جامعه هزاره است.

مسعود است که در جوار فاشیزم اد، خون هزاره را میریزند. ملیت هزاره از مذاهبان تن، تشیع و شیعه اسلامی ترکیب شده است. ملیت برادر پشتون نیز از مذاهبان تن و تشیع تشکیل شده است. اگر قرار باشد که بعداً هر ملیت را از لحاظ مذهبی به اکثریت و اقلیت تقسیم بندی کنیم، آیا بزرگترین فاجعه را از لحاظ تشتت سیاسی و اجتماعی در درون ملت ایجاد نکرده ایم؟ وقتی هیج ملیت برادر، حق سیاسیش با مذهبش عنوان نمیشود، چرا حق سیاسی هزاره را به عنوان مذهبش مطرح نمیگردد؟ اگر این کار سیاست آگاهانه در برابر جامعه هزاره نیست، پاکدام دلیل میتوان پذیرفت که منطق و شناخت حاکمیت سیاسی اینقدر کوچک و ضعیف است که تا هنوز به خذعه و نیرنگ شخصیت‌های شیعه، غیر هزاره چون محسنی و اکبری و سیدفضل و سیدجاوید پی نبرده است و اینان را به عنوان دوستان جامعه هزاره، ممثل حق سیاسی و اجتماعی هزاره قرار داده اند؟ وقتی حاکمیت سیاسی اینقدر بی خبر از ترکیب اجتماعی و مذهبی اشاره ملت خویش باشد، بهتر است که پارش را بینند و بگذارند که زمینه ایجاد حاکمیتی مساعد گردد که حد اقل واقع باشد که محسنی که در طول عمرش، حتی برای یک ثانیه در جامعه هزاره و هزاره جات نبرده است، نمیتواند مشکل اجتماعی هزاره را درک کند و نمیتواند نماینده سیاسی محروم ترین انسان جامعه در حاکمیت سیاسی کشور باشد. حاکمیتی که نداند که مذهب مشترک در افغانستان، هیچگونه سرنوشت مشترک اجتماعی و سیاسی برای اشاره ملت آن نداشته است، بهتر است که نابود شود و جنگ کنونی نیز برای ایجاد حاکمیتی است که برای هزاره اعلان دارد که برادر، محسنی ها و سیدفضل ها، طفیلی های جامعه شما بوده اند و اینها دیگر نقش مذهبی و سیاسی شان برای غارت هستی اجتماعی و سیاسی هزاره در حاکمیت سیاسی به پایان رسیده است. و تو ای هزاره، تنها شیعه نیستی که حق مذهبی ات را وسیله، چند پارچه گی مردمت قرار دهیم.

دو چهره، مصلح و سفک محسنی برای اشاره ملت اگر صرفاً تزییر شخصیت یک شیخ دلال مذهب را نشان میدهد، برای هزاره این دو چهره، متضاد یک شخص، بیانگر موجودیت و دوام سیاستی است که میخواهد عدالت اجتماعی و سیاسی را در افغانستان نقض کند. در هر طرح سیاسی بی که محسنی جا دارد، در آن طرح جای هزاره خالی است. در هر حکومتی که محسنی و سیدجاوید و اکبری به عنوان حضور شیعه ها موجود اند، آن حکومت از جای خالی هزاره رنج میبرد و هیچکسی غیر هزاره تخصیص داده نمیتواند.

تصمیم و اراده، محسنی برای انتخاب این دو چهره، متضاد هیچ نقشی ندارد. چهره، مصلح و سفک محسنی بیانگر سیاستی است که محسنی را به عنوان سیاستمدار مزدور، به نفع خود و سفک، برای جامعه هزاره نگمیدارد. پرچانه گی و پرروی آیت الله محسنی، از تجارب و اطمینانش از پشتیبانی حاکمیت، از زمان شیخ محمدآصف

این واقعیت است که محسنی صرف در برابر هزاره جنگ کرده است و تازمانی که فاشیزم بر قلب سیاست کشور حاکم باشد، ناگفته پیداست که در باور های تبعیضی و عظمت طلبی نزادی فاشیزم، انسانیت و خون هزاره، دامن محسنی ها را رنگین نمیتواند. به همین خاطر است که با صراحة گفته میتوانیم که هر گروپ مصلح که محسنی یک عضو آن را تشکیل دهد، آن گروپ اندیشه و باور هایش بر مبنای تبعیض نزادی استوار است، ورنه، در محکمه اندیشه های انسانی و عدالت خواهی، محسنی و محسنی ها، در اولین فرصت به نام ملت تبریز اران خواهند شد و این محکمه، کشتار دسته جمعی هزاره ها در انشار و چندواز و غرب کابل، و نقش محسنی را به عنوان «مارمیان آستین» و مهیا کننده زمینه مذهبی قتل عام و نابودی یک قشر ملت، به عنوان سند محکومیت محسنی ها، در دست خواهد داشت.

سیاستهایی که فاقد اندیشه انسانی و برابری و برابری انسانها باشند، در اولین فرصت، همگام و پشتیبان محسنی ها میشوند. مطرح کردن محسنی به عنوان یک شخصیت مصلح و بیطرف، صرفاً سیاست دیگرست که بازهم فقدان حق یک قشر ملت را در حاکمیت سیاسی حفظ مینماید. دو چهره، متضاد محسنی، بیانگر قام سیاستهای عقب پرده ایست که بازهم به جهت بیعدالتی سیاسی و اجتماعی در افغانستان تلاش دارد. ورنه چگونه ممکن است که محسنی برای هر طرح جدید سیاسی قابل پذیرش است؟ آیا هنوز هم مغز سیاسی این ملت آنقدر عقب مانده است که نداند که بزرگ ساختن محسنی ها در جامعه هزاره، صرفاً برای چیاول کردن حقوق سیاسی جامعه هزاره است؟ ورنه چگونه امکان دارد که شخصیتی که کشتار دسته جمعی هزاره ها را لبیک گفته است، بازهم در چهره، مصلح قابل پذیرش است؟ آیا هنوز هم مغز و آکاهی سیاسی هزاره را آنقدر کوچک و عقب مانده فکر میکنند که نقش سیاسی و مذهبی شیعه های دریاری غیر هزاره را در جامعه خویش درک نمیکند؟ آیا موجودیت محسنی ها در جامعه هزاره، صرفاً برای پیروزی سیاست انحصاری با تحقیق مذهبی در جامعه هزاره نیست؟ آیا در طول تاریخ سیاسی ملت افغانستان، تا کنون کسی را به نام مذهبش در دستگاه سیاسی حق داده اند؟ آیا مطرح کردن «حق شیعه» ها، بیانگر سیاست پذیرش محسنی ها برای چیاول حق هزاره ها نیست؟ بر مبنای همین دلایل است که موجودیت محسنی ها و سیدجاوید ها، به عنوان حامیان حق سیاسی هزاره، بزرگترین معیار برای شناخت ماهیت غیر عادلانه و انحصاری حکومتهای آینده خواهد بود.

تشکیل حاکمتهای سیاسی برای ملت هایی که مرکب از اشاره مختلف است، هیچگاهی بر مبنای مذهب صورت نگرفته است. هیچگز تاکنون برای حق سیاسی برادران ازیک، ترمینولوژی «حق سنی های ازیک» را به کار نبرده است. ملیتهای افغانستان هر کدام از لحاظ مذهبی به فرقه های مختلف تقسیم شده اند: ملیت برادر تاجک، از مذاهبان تن، تشیع و شیعه اسلامی مرکب است. بخش اعظم برادران تاجک اسلامی برای این اتفاق نمیگذرد. پرچانه گی و پرروی آیت الله محسنی، از محسنی ها و اکبری ها به علت گرایشات نزادی مشترک خویش با

## محسنی، هر باری که بر سر سفره ات نشستی، دو چیز را فراموش نکن: یکی شکم گرسنه، طفل آن جوالی پیروت را که با برجه سوراخ کرده بودند و دیگر، پارچه‌های گوشت و هستی هزاره را که در هر لقمه، نانت به دهانت میگذاری.

ایجاد بردگی مذهبی در این جامعه، میاندیشند. خود مختاری سیدجاوید و سیدانوری در درون حزب حرکت اسلامی بیانگر دو نفوذ مختلف مذهبی است که زیربنای آن را مفکرده، عظمت طلبی نژادی تشکیل میدهد. حزب حرکت ازدواج دو سیاست و خواست است که باهم قریباً در رقابت اند. سیدجاوید و سیدانوری، بخش بزرگ از تصمیم کبرهای این حزب را تشکیل میدهند و بحسنی اکثری به عنوان سمبول، نقش رهبری را پر میکنند. آچه زمینه، این ازدواج شخصیتی‌های متخاصم را مساعد ساخته است، همان سیاست مرکزی است که محسنی و سیدجاوید و سیدانوری را برای یک هدف تقویل میکنند و آن پرچیدن حیات سیاسی و اجتماعی هزاره هاست. تجارت سیاسی نشان داده است که شخصیتی‌های مزدور و واپسی به سیاست‌های خارجی، هیچگاهی ثبات در تصمیم گیری خوش نداشته اند و هر روز با شعار مخالفت دیروز، سیاست تازه، بیگانه گان را توجیه کرده اند. وقتی محسنی، سیدجاوید و سیدانوری را تحمل میکنند، صرفاً برای سیاست است که وحدت این دو جناح را برای سرکوبی همه جانبده، هزاره ضرورت دارد.

تضاد محسنی با سیدجاوید و سیدهادی، صرفاً برای نفوذ مذهبی در جامعه هزاره است. وروشن است که این نفوذ مذهبی، صرفاً برای پایه گذاری نهادهای سنتی و مذهبی و اجتماعی است که جامعه هزاره را فاقد تمام ارزش‌های انسانی و اجتماعی نماید. پس میتوان گفت که جنگ محسنی و سیدجاوید و سید انوری، جنگ حفظ هستی شان در جامعه هزاره است. و آنچه تفاوت این چهره‌های متضاد با اهداف متضاد و هستی متضاد را برای جامعه هزاره از بین برد است، سرنوشت واحد است که هر دو جناح برای هزاره ایجاد میکنند؛ یعنی رقابت آشنا ناپذیر این دو جناح، از یک جهت باعث خوش خدمتی اینان برای بادرانشان و از جهت دیگر بزرگ شدن و سعی ترازیدی برای جامعه هزاره است. زیرا هرچه اینان برای حاکمیت سیاسی صادقانه عمل کنند به همان اندازه باید درجه، خصوصت و خیانت را در برابر جامعه هزاره پلند ببرند.

دست آورده رقابت این دو جناح در هردو شاخه، تشیع درباری در احزاب حرکت و وحدت، ترازویی است که در یک پله، آن صداقت و در پله، دیگر آن خیانت قرار دارد. پله، صداقت، برای حاکمیت سیاسی و پله، خیانت برای جامعه هزاره است. هر قدر که وزن صداقت برای حاکمیت سیاسی زیاد شود به همان اندازه از وزن صداقت در برابر جامعه هزاره کاسته میشود و در نتیجه، هزاره وزن شخصیت اجتماعی خویش را ازدست میدهد و شخصیت‌های سیاسی دشمن ملت‌ها در چوکات حکومت بر سرنوشت مردمشان حاکم میشوند. برای محسنی‌ها و سیدجاوید و سیدانوری‌ها، این معادله نفع مضاعف یادوگانه را به وجود می‌آورد. از یکطرف صاحب شخصیت سیاسی در دربار شده و اعتماد حاکمیت را به خود جلب میکنند و از طرف دیگر، هرچه جامعه هزاره فاقد شخصیت سیاسی و اجتماعی شود، به همان اندازه نظام بردگی مذهبی این آقایان به نفع تکمیم نظام بردگی اجتماعی در جامعه هزاره تقویت میشود. رقابت این دو جناح تشیع درباری، جنگ نفوذ در دربار و جنگ نفوذ در جامعه هزاره است. وسیله، پیروزی برای این هدف، صداقت برای دربار و خیانت در برابر جامعه هزاره است.

مسلم است که محسنی در این رقابت با سیدانوری و سیدجاوید

کندهاری در شخصیتش رشد کرده است. محسنی واقع است که چهره، مصلح اش ابداع سیاست انحصاری است و چهره، سفاکش برای هزاره، تطبیق و پیروزی این سیاست در جامعه هزاره است. محسنی مطمئن است که هیچگکسی از دستگاه سیاسی و حاکمیت برایش نخواهد گفت که عصر خیانت و مزدوری محسنی برای نابودی شخصیت اجتماعی و سیاسی هزاره از طریق مذهب تشیع درباری، به پایان رسیده است، و هیچکسی نمی‌نیاید نخواهد زد که «گم شوای شیخ بی ایمان و مزدور، برو خودت را گم کن که دیگر انسانیت و عدالت، به این عبا و قبا و لکه‌های جبینت ننگ دارند. برو که دیگر زمان تحقیق ملت‌ها گذشته است و عدالت نقطه، آغاز برادری و تکامل اجتماعی در این کشور است. برو ای انگل خون برای خیانت به هزاره و مذهب، برو که دیگر عصر خفاش و شب شکسته است و بگذار که هزاره، با شخصیت خودش ممثل درد ها و نیاز مندیهای اجتماعی، سیاسی و مذهبیش باشد. دیگر سیاستی حاکم شده است که به چهره‌های خیر خواه و سفاک تو ضرورت ندارد. سیاست جدید، دشمن حق و عدالت نیست که به نقش محسنی‌ها تکیه کند. این سیاست دشمن حق و عدالت نیست که به محسنی ضرورت داشته باشد. سیاست جدید برای انسان است و درد انسان را کسی میداند که از مت زنده گی، رنجها و عقده‌های اجتماعیش بر خاسته باشد. دیگر تقلیل درد هزاره به محسنی‌ها سپرده نخواهد شد که از بستر عیش و شهوت بر میخیزند و با فتوای مذهبی، باطل و مسعود و سیاف را حمایت میکنند. پیام حق هزاره را کسی به حاکمیت سیاسی خواهد سپرده که نقش رسیمان و مشک و سیاهی گلخن و وزن تبنگ را برتن و فرقش احساس کند. صاحب این پیام کسی خواهد بود که هستی «هزاره، بوری ماهی خام»، تاریخ پر ادب اجتماعیش باشد. دیگر محسنی توجه سرای مرگ خود و نقش و مرفق جاسوسیش در جامعه باشد، نه حامی دروغین و مکار در جامعه هزاره؛ چون سیاست جدید، بر مبنای انسانیت استوار است و سیاست تبعیض نژادی و حاکمیت یک نژاد بر نژاد دیگر بود که به محسنی‌ها ضرورت داشت. سیاست جدید میخواهد که انسانیت و عدالت اجتماعی و سیاسی، افتخار صحبت هر فرد ملت در برابر دیگران باشد. دیگر سیاستی مرده است که شخصیت ملی افراد خویش را در ذهن بیگانه تا سطح «انسان فاقد شعور و عقل» نزول دهد. آن سیاست بود که برای موجودیت محسنی را به شخصیت سیاسی ملت تبدیل کرده بود. و اکنون، تو ای شیخ جاسوس و تو ای مهره، تطبیق بیعدالتی و تحقیق در درون ملت، بروکه دیگر سیاست و عدالت و انسان، تحمل ریش خون هزاره را از ریش و عبا و دستتان ندارد. بروکه دیگر این ملت، برای خونریزی در جامعه هزاره، به فتو و چهره، مصلح تو ضرورت ندارد. برو ای شیخ بی رحم که سیاهی ضمیرت، عجب بر جبینت نقش بسته است!»

### رهبریت محسنی، بطن چندگانه گی عمل :

رهبریت محسنی به عروسک بازی اطفال میماند که هم داماد عروسک است و هم عروس، و گرداننده گان هم چند طفلی که بعد از ختم عروسی، هیچگذام آن شهامت از دست دادن مالش را ندارد. ولی محسنی و سیدجاوید و سیدانوری، عروسک بازی را راه اندخته اند که نوشابه، رایگان محقق شان خون هزاره است و در جریان این جشن و محقق خون، هر تن آنها برای شکل خاص تصاحب حق هزاره، با

## کادر های سیاسی جامعه ما باید فرزند تاریخ، سرنوشت و هویت ملی و اجتماعی هزاره باشند. اعضای یک حزب نباید بوده گان گوش به فرمان رهبریتی باشند که عمل جوار جامعه هزاره را ترک گفته اند و با طیاره و غول پیکر و راکت دشمنان «تشنه به خون هزاره» داخل هزاره جات میشوند.

در رهبری آقای محسنی، اگر از یک جهت خط محسنی ها وجود دارد، و از طرف دیگر خط سیدجوید و سید انوری ها، خط سومی نیز وجود دارد که خط «صادق مدبر» و قبیر هاست؛ این خط سومی، صادق ترین اشخاص برای سرنوشت اجتماع خوش اند. مدبر و قبیر ها حیثیت اجتماعی و شخصیت سیاسی حزب «حرکت اسلامی» را در جامعه، افغانستان تثبیت مینمایند. اگر محسنی و سیدجوید خوب میدانند که چقدر برای شکست یکدیگر کار میکنند، اینرا نیز میدانند که باید در مقابل خط سوم حزب شان، متحده عمل کنند. چون وقته سیدانوری و سیدجوید و محسنی در شمال کابل باشند و طرح و توطنه علیه جامعه، هزاره را بربزند، باید «مدبر» و «قبیر ها» در دون جامعه، هزاره باشند. به قیمت صداقت و ایمان مدبر و قبیر هاست که محسنی و سیدجوید و سیدانوری ارزش سیاسی و اجتماعی پیدا میکنند. چون خط سوم است که بیانگر حضور خط اول و دوم در جامعه، هزاره است، خط اول و دوم تازمانی برای شخصیت های خط سوم اهمیت قابل اند که این شخصیتها کاملاً متکی بدانها باشند و سیاست خشی و بدون حساسیت را در جامعه، هزاره طبقی کنند. ولی به مجرد اینکه در این خط سوم، کسی برای جامعه و سرنوشت سیاسی و شخصیت اجتماعی هزاره بپاندیشد، فوراً یا نابود میشود یا در زندان می افتد و یا تحریم میشود.

قبیر چرا در زندان است؟ صادق مدبر چرا از طرف آقای محسنی کوچکترین حمایت سیاسی را به دست نمی آورد؟ چون قبیر قلب فاشیزم سیاف - مسعود را نشانه گرفته بود و نگداشتند بود که سرنوشت افشار بر هزاره های دشت برچی تکرار شود. چون آقای مدبر، به عنوان مردی برای جامعه و سرنوشت تاریخ هزاره، اولین بار که در شمال کابل اقامات گزید، متوجه شد که مزدوری سیدجوید و سیدانوری برای مسعود چگونه سیاست قتل عام هزاره را در غرب کابل مساعد میسازد.

اگر آقای مدبر، مدافعان سنگر و سیاست هزاره است، پس چگونه میتوان توقع داشت که محسنی و سیدجوید و سیدانوری در مقابلش کینه نداشته باشند؟ اگر قبیر، قوماندان برای قدرت اجتماعی و سیاسی هزاره بود، پس چرا خاینان جامعه، هزاره، او را در زندان نیاندزند و شدید ترین شکنجه را برای نابودی تدریجی اش به کار نگیرند؟

قبیر، سمبول قربانی شدن خط سوم در حزب «حرکت اسلامی» است. سرنوشت قبیر، سرنوشت فردیست که محسنی و سیدجوید و سیدانوری، آرزودارند آنرا بر سرنوشت اجتماع هزاره تعیین دهند. خصومت در برابر قبیر و آقای مدبر، خصومت در برابر مدافعان و مغز آگاهه جامعه، هزاره است و تشیع درباری، دشمن تاریخی آگاهی و آگاهی دهنده برای جامعه، هزاره است. سرنوشت خط سوم در حرکت اسلامی، سرنوشتی است که موقف اجتماعی و شخصیت هزاره را در جامعه، تحت حاکمیت تشیع درباری نشان میدهد. یعنی هزاره صرفاً در چوکات مر - و پیرو، حق ادامه، حیات را خواهد داشت. آقای صادق مدبر و قبیر ها، به عنوان فرزندان صادق در برابر جامعه، هزاره، هیچگاهی برای محسنی ها و سیدجوید و سیدانوری ها قابل پذیرش نیستند.

ولی آنچه مسلم است اینست که خط سوم در «حرکت اسلامی» میتواند ریشه های اجتماعی هر دو خط اول و دوم را نابود کند.

کاملاً شکست خواهد خورد. چون محسنی صرفاً شخصی است که در جریان جهاد نقش خیانت به جامعه، هزاره برایش داده شد و قبل از آن، محسنی حتی یک لحظه هم نمیخواست که امامباره یا مرکز تجارت مذهبیش را به خاطر هزاره و جامعه، آن ترک گردید. اگر محسنی و محسنی زاده گان، یک فیصله بارود و تاریخ و انگیزه های جنگ روانی و نژادی در برابر جامعه، هزاره آگاه میبودند، هیچگاهی نمی نوشتند «مغول زاده گان»؛ چون حداقل این شرافت را، ولو برای ریا و تزویر، به رخ میکشیدند که هزاره را با نژادش تحقیر نمیکردند و با سیاست کهنه شده، «اولاد چنگیز و مغول» را چون شمشیر دامولکس بر فوق هزاره آویزان نمیکردند. در مقابل، سیدجوید و سیدانوری از اشرافیت ریشه داری در جامعه، هزاره برخوردارند که نسب مذهبی را پشتوانه، قام جنایات خوش قرار داده میتوانند و یا حداقل این حدیث خود ساخته را با خود دارند که «گناه شان را به روی پیغمبر بیخشم و خوبی شان را از خودشان بدانیم»، اشرافیت مذهبی سیدجوید و سیدانوری با پشتوانه، تاریخ زیست آنان در جامعه، هزاره مسلم است. حالانکه محسنی از ناجیه، اول کندهار فرار میکند و بعد به رهبری تبدیل میشود که «تفت ناکرده جوش میاید» و قتل عام افشار و جنایات و آدمکشی غرب کابل را از طریق مقام رهبری چند ساله اش تایید میکند. سیدجوید و سیدانوری همانقدر زمینه، اجتماعی دارند که بپایند و با اشک و گرید و ماتم، ترجم هزاره را برانگیزانند و هزاره را مقاعده سازند که «عفو بهتر از انتقام است» ولی محسنی که تحمل یک شب اقامت را در هزاره جات ندارد، چگونه میتواند در پهلوی خانه بی جاگیرد که حد اقل صد سال است که از خون و هستی و اقتصاد هزاره آباد شده است و در جوار خانه، هزاره پشتوانه، تجمل مذهبی است که در بار و سنتهای فرتوت اجتماعی نیز مدافع آن است. محسنی تا سیدجوید شود، باید حد اقل دوصد سال ریشه، تحقیق خویش را در جامعه هزاره بدواند.

بی جهت نیست که آقای ریانی سیدجوید را برای سفیر امریکا در کابل، رهبر شیعه های افغانستان معرفی میدارد. بگذرم از اینکه آقای اکبری، دورتر از دیگران، با حقارت یک مزدور، ناظر این معرفی سیدجوید برای امریکا باشد و بگذرم از اینکه اکبری، دریند پروازیهای نژاد گرایانه اش، بیشتر از سیدجوید با مذهب تشیع درباری در جوار مسعود - ریانی قرار گرفت و برای به واقعیت تبدیل کردن خواب حاکمیت بر جامعه، هزاره، قام از شهای انسانی مذهبی تشیع را از قلب و ایمانش برون ساخت. و اما وقتی رقابت با سیدجوید و سیدعالی مطرح باشد، اکبری و محسنی، چون دو زاییده و مهره، سیاست بیش نخواهند بود که صرف برای سیاستهای مقطوعی و برای نفوذ فعلی شان در جامعه، هزاره، برای خیانت در این جامعه، مورد توجه هستند. در سیاست ستراتژیک و دراز مدت برای تحقیق مغز هزاره و غصب حقوق سیاسی و اجتماعی، صرف سیدجوید ها و سیدعالی ها میتوانند که برای حاکمیتهای سیاسی مطرح باشند، چون این آقایان پایگاه اجتماعی در جامعه، هزاره دارند و در پهلوی هر هزاره، خانه شان حقارت اجتماعی و فقر اجتماعی را به رخ هزاره میکشد. محسنی که هنوز هزاره جات را به نام «مناطق مرکزی» میشناسد، چگونه خواهد توانست که با سیدجوید رقابت صداقت برای دربار را برای خیانت در جامعه هزاره به پیروزی رساند؟

بگذار که لنگر خانه، اسلام آباد به گورستان خوابهای خاینایه، محسنی در برابر جامعه، هزاره تبدیل شود. بگذار اکبری، حقارت دربار را صرف برای جامعه، خودش پیام ببرد و بگذار سید انوری ها و سید عالی ها اشراقیت مذهبی خویش را در طهارت خانه، سیاف وربانی تبرک نمایند.

و به تصمیمات شورای مرکزی احترام نمیکرد.... اینکه در واقعیت، جنگ در برابر رهبری سیاسی هزاره هاست، حرف دیگر است. مثلاً رهبری حرکت اسلامی بهترین نمونه بی است که آقایان سیدعالی و سیدفضل و اکبری میخواهند آنرا بر رهبری حزب وحدت نیز حاکم کنند. یعنی ارتش و مرید و پیرو، هزاره باشد و آقاو قوماندان و رهبر سیدعالی و سیدفضل و سیدمصطفی کاظمی و اکبری باشند. به همین علت بود که انشعاب کردند و حزب دیگری را تشکیل دادند. و یا همین لحظه در درون همین شاخه های تشیع درباری، جنگ بر سر رهبری هزاره جریان دارد. سید عالی و سیدجوید، هیچگاهی حاضر نیستند که محسنی و اکبری رهبر هزاره باشند و محسنی و اکبری تلاش دارند که این حق را به دست آرند. بناءً اگر این تضاد ها ادامه پیدا کند، با اطمینان که باز هم انشعاب دیگری به وجود خواهد آمد که محسنی ها و اکبری ها دریک حزب جمع شوند و سیدعالی و سیدفضل و سیدجوید و سیدمترضوی ها در یک حزب دیگر اینبار شوند ... و طبیعی است که اگر هزاره فاقد شور سیاسی و اجتماعی باشد، بر اساس تحقیق مذهبی به ارتش این احزاب تبدیل خواهد شد و برای رهبری سیدفضل و یا رهبری محسنی و اکبری بر جامعه هزاره، جوان هزاره یکدیگر را در سنگر خواهد کشت که جز پیروزی برای آقایان و شکست اسارت بار برای جامعه، هزاره چیز دیگری رایه بار خواهد آورد.

اینجاباز هم سوالی مطرح میگردد که اگر سیدعالی و سیدفضل و سیدمصطفی و اکبری برای رهبری و اسارت جامعه، هزاره، انشعابی را بر حزب وحدت تحمیل میکنند، آیا هزاره نمیتواند که برای آزادی و شکستاندن اسارت جامعه اش رهبریت هزاره، خوش را ایجاد کند؟ وقتی محسنی با دنیای کینه و خصوصت میبرد پهلوی سیدفضل و برای نابودی رهبریت سیاسی در جامعه، هزاره با هم کنار می آیند، آیا هزاره نمیتواند که برای تعیین سرنوشت و تاریخش اتحاد سیاسی خوش را با ستراتیژی مشترک مبارزاتی ایجاد کند؟ پدیده، پذیرفته شده در تشكیل و اضحیال احزاب سیاسی، نیازمندیهای مبرم هر عصر است که باید احزاب سیاسی مرآمنامه، خوش را مطابق آن عیارسازند. تغییر نام احزاب و شکستاندن تشكیلات کهنه به مفهوم از میان رفتن مقاومت و یا خوش شدن آرمان آزادیخواهی در ذهن افراد جوامع نیست. تغذیه تشكیلات سیاسی متکی به متن جامعه است. سیدفضل و محسنی که سیاست تحقیق هزاره و نابودی رهبری سیاسی هزاره را صرفاً برای تصاحب متن جامعه، هزاره به کار میگیرند، غافل از این اند که پشتتوانه، رهبریت سیاسی یک جامعه متن اجتماع و آگاهی توده هاست. درست است که آقای محسنی و سیدفضل ها برای کشتن همین آگاهی و آرمان در جامعه، هزاره است که هر بار در تاریخ، اتکاً به قتل عام جامعه، هزاره مینمایند، ولی ذهن های ارتجاعی غافل از این اند که زمان و تکامل دو پدیده بی اند که برخلاف نیروی مرگ آفرین حیات کنند، محسنی ها و سیدعالی ها، آگاهی و آرمان را در ذهن اجتماع به وجود می آورند. فلسفه، تبعیض نژادی در افریقای جنوی، بالآخره ناگزیر میشود که رهبریت سیاسی یک سیاپوست را در آن کشور مشروعیت قانونی بدهد. چون سیاست مرگ و خون و زندان، تازمانی میتواند در جامعه بی مؤثر واقع شود که مراجع آگاهی دهنده محدود

پیروزی محسنی و سید جاوید و سیدانوری تا زمانیست که صداقت خط سوم را در برابر خویش داشته باشند. ولی در فردای مجزا شدن خط سوم از جوار محسنی و سیدجوید، دیگر هیچ قدرت سیاسی در دنیا وجود نخواهد داشت که برای تعیین سرنوشت هزاره در کشور، با دشمنان هزاره حرف بزنند و آنان را به عنوان نماینده گان اجتماعی هزاره معرفی دارند. ممکن است آن حاکمیت های سیاسی در درون جامعه، هزاره خاین را جستجو کنند ولی در آن صورت باز هم ناگزیر خواهد بود که با هزاره، خاین طرف باشند، ولی موجودیت محسنی ها و سیدجوید ها به عنوان رهبران «شیعه ها» زمینه بی را مساعد میسازد که دیگر کسی در افغانستان نام هزاره را نگیرد و هزاره بودن ویا هزاره گفتن به مشابه، نقض معیار اخلاقی و انسانی در یک جامعه پذیرفته شود. موجودیت محسنی ها و سیدجوید ها، به قیمت عدم موجودیت هزاره تمام میشود. اینست که باید هر فرد آگاه و عدالت پسند کشور آنرا بداند و این معیار را هیچگاهی فراموش نکند که در حکومتی که محسنی ها و جاوید ها و سیدفضل ها و اکبری ها به عنوان «حق شیعه» صاحب حقوق سیاسی و اجتماعی هزاره میشوند، آن حکومت جز فساد اجتماعی و جز تبعیض انسانی بر مبنای هیچ سیاست و اعتقاد دیگری استوار نیست. بر همین اساس است که نقش خط سوم در درون «حرکت اسلامی» قویتر و سنگین تر از هر فرد دیگر جامعه است. چون از برکت همین خط است که محسنی ها صلاحیت رهبر شدن را به دست آورده اند. و چرا خط سوم و خط دفاع از جامعه و انسان هزاره به وسیله نابودی محسنی ها و سیدجوید ها تبدیل نشود؟ اگر محسنی و سیدانوری هزاره را در جامعه هزاره برای تجزیه و خصومت سیاسی و اجتماعی نشانه میگیرند، آیا هزاره نیتراند که از زیر ویش محسنی، دستش را آذین گلی محسنی ها نماید؟ چرا هزاره برای اولین بار در تاریخ مبارزات سیاسی خود، تاکتیک خود «آقایان» را برض خود آقایان به کار نگیرد؟ اگر محسنی و سیدانوری برای از بین بردن شهید مشتاق از عقب وی شلیک میکنند، آیا هزاره نمیتواند که صرف از جوار آقایان دور برود و تحریک نمودن آنان را به وسیله، مرگ شان تبدیل نماید؟

### تعدد احزاب در یک جامعه :

در جامعه، میلیونی، تعدد یا چند گانه گی احزاب، امری کاملاً طبیعی بوده و هیچگویی نمیتواند که جلو تعدد احزاب را در همچون جامعه بگیرد. وقتی در درون یک حزب، چندین شاخه وجود دارد، مسلم است که جامعه نیز میتواند آبتن چندین حزب باشد. ولی آنچه تعدد احزاب را دریک جامعه منطقی میسازد، تعهد در برابر سرنوشت و تاریخ مشترک تمام افراد جامعه است. یعنی هیچ حزبی نمیتواند که راه خلاف سرنوشت مردم خوش را ایجاد کند و یا صادقانه در راهی گام نهد که کاملاً به بی راهه رفت های سیاسی رهبری آن حزب پی برد باشد. انشعابات در درون احزاب، صرفاً برای جلوگیری از انحراف سیاسی و اجتماعی رهبری احزاب است. اکبری و سید فاضل و سیدعالی ... چرا انشعاب کردند و رفتند رهبری دیگری را به نام «حزب وحدت» ایجاد کردند؟ چون دلیل شان این بود که رهبر شهید، استبداد رأی و عقیده داشت و خلاف موازین اصولی حزب وحدت، که بدون رهبر باید باشد، القاب «دبرکل»، «رهبر قبیله»، ریسمان به دوشان ... برایش داده بود

باشند و نسلهای خواهید را چون «خرمگس» مزاحمت نکنند. ولی زمانی که آگاهی اجتماعی یک نسل را به عنوان پیش قراول مبارزه، خویش به دست می‌آورد، محسنی‌ها و اشرافیت مذهبی سیدعالی، هیچگاهی نمیتوانند که با مرگ و خیانت و تزویر و مذهب تحقیق و دروغ، جلو رشد آگاهی اجتماعی را در جامعه هزاره بگیرند. اندیشه اجتماعی، آرمان تصاحب هویت اجتماعی و شخصیت اجتماعی عواملی اند که نفعه‌های اندیشه‌های سیاسی را در یک جامعه خلق می‌کنند. محسنی‌ها تازمانی پیروزاند که بتوانند تفکر و آرمان بازیابی هویت و شخصیت را در نفعه سرکوب نمایند، ولی وقتی این آرمان و تفکر به خواست اجتماعی و نیاز زنده کی یک نسل آگاه تبدیل شد، دیگر هیچ قدرت زمینی بی‌ قادر بدان نخواهد بود که جلو شکست اسارت و حقارت اجتماعی ترده‌های معروم را بگیرد. جنگ ارجاعی تشیع در باری در درون جامعه هزاره غافل از این است که رشد احزاب سیاسی در یک جامعه، بعد از مرحله درک نیاز مندی به آزادی و هویت انسانی در یک اجتماع شروع می‌شود. جوامع خفته، هیچگاهی بطن پرورش دهنده احزاب سیاسی نبوده اند و نخواهند بود. آنچه زمان و تاریخ مبارزات سیاسی تمام جوامع به ثبوت رسانیده، اینست که به مجرد عدم کار آبی یک حزب، فوراً تفکر سیاسی نسل، دست به تشکیلات جدید سازمانی زده و هیچگاهی آرمان و تفکر شخصیت یابی و هویت یابی اجتماعی، بدون رهبریت سیاسی باقی نمانده است.

تعدد و یا موجودیت چندین حزب در جامعه هزاره بیانگر آرمان شدید این جامعه به آزادی و عدالت اجتماعی و سیاسی در درون یک ملت است. رقابت‌های سیاسی احزاب، همیشه مهیا کننده رشد اندیشه، سیاسی در جوامع بوده است. جامعه راکد و تک حزبی، جز مشابهت با یک تشکیلات نظامی «دستور و تایید» چیزی دیگری بوده نمیتواند. زنده بودن تحرك اجتماعی را گاهی تعدد احزاب، با پالیسی های مخالف سیاسی ضمانت می‌کند.

ولی آنچه در درون جامعه تعدد احزاب را به فاجعه و جنگ اجتماعی برای هزاره تبدیل کرده است، موجودیت رهبریت سیاسی غیر هزاره است که هیچگونه تعهدی در برابر آرمان و سرنوشت و تاریخ جامعه هزاره ندارند. چون این شبکه مذهبی غیر هزاره از لحاظ نفوشی به اندازه پیشیزی هم در جامعه هزاره قابل ملاحظه نیست، ناگزیر است که بردگی سیاستها و قدرت‌های نظامی بی را پذیرد که قویاً بر مبنای سیاستهای غیر انسانی و ضد عدالت اجتماعی معتقد اند و حاکمیت سیاسی را جز تفوق طلبی و انحصار برای برتری یک قشر ملت بر قشر دیگر ملت نمی‌دانند. محسنی‌ها و سیدعالی‌ها، هیچگاهی نمیتوانند که بدون قدرت نظامی حکومت و مذهب تحقیق، با دنیای کینه و دشمنی و چشم حقیر بین برای جامعه، هزاره، بیانند و رهبری سیاسی هزاره را صاحب شوند. اول باید نیروی مقاومت هزاره را تا آخرین فرد از تبعیق بکشند تا بعداً صاحب تفکر و مفズ و جامعه هزاره شوند.

تراثیدی «حرکت اسلامی» همین است که رهبریش نه تنها هیچگونه تعهدی در برابر جامعه، هزاره ندارد، بلکه بیشتر از هر خاین ملی دیگر، برای نابودی جامعه، هزاره حاضر به معامله و سازش است. کادرهای سیاسی هزاره، این حزب باید قویاً متوجه باشند، که دشمنی محسنی با رهبری سیاسی جامعه، شان صرفاً از طریق مذهب مشترک میتواند به پیروزی رسد. ورن، کسی که در طول تاریخ سیاسی و مذهبی و زنده گی فردیش، یک بار هم شعار هزاره و محکومیت تاریخی و اجتماعی هزاره را نداده باشد، چطور میتواند حقارت اجتماعی و شخصیت به «تنگ» تبدیل شده هزاره را در جامعه پشکند؟ محسنی اگر هر چه باشد، صرف برای سر نوشت و منفعت نشر و اجتماع خاص خودش است. ولی وقتی در جامعه هزاره

می‌آید، صرفاً چهره، مزدور سیاست برای حاکم غودن تعییض و تفرق بر جامعه هزاره است. صد سال اخیر، و موضع‌گیریهای این چهره که گاهی مصلح است و گاهی سفاک، نشان میدهد که نقش اصلی این شخص در جامعه هزاره صرفاً مزده نابودی شخصیت ملی و هویت اجتماعی هزاره به بهای ریخت خونش در کشورش است.

از همین حافظ است که تعدد و موجودیت منطقی چندگانه احزاب را در جامعه هزاره، صرفاً کادرهای سیاسی و با درد هزاره در «حرکت اسلامی» به وجود آورده میتوانند. موقع تاریخ و موقع سرنوشت جامعه هزاره از هر کادر هزاره، حزب «حرکت اسلامی» اینست که هرچه زودتر، ریشه‌های محسنی را از جامعه هزاره قطع نمایند و دیگر نگذارند که سیاست دشمن، با چهره مذهبی وابسته و خاین، در درون جامعه هزاره راه یابد. ضرورت ایجاد رهبری هزاره در «حرکت اسلامی»، مبین ترین نیازمندی جامعه هزاره است.

اکنون روشن ترا از روز، ضرورت همیسته گی کادرهای سیاسی جامعه هزاره به اثبات رسیده است. این همیسته گی کادرهای صرفاً زمانی میتواند به عینیت تبدیل شود که دیگر محسنی‌ها و سید جاوده‌ها و اکبری‌ها و سیدفاضل‌ها ابتکار طرح سیاست را در جامعه هزاره از دست بدتهند. اکنون بیشتر از هر وقت دیگر میتوانیم جنگ داخلی را در هزاره جات بررسی کنیم و ریشه‌های آن را دریابیم: آیا موجودیت و تفرقه کادرهای سیاسی هزاره در احزاب ده گانه امر منطقی و خواست واقعی جامعه هزاره بوده است؟ آیا مفズ های سیاسی یک، جامعه را در چوکات تشکیلات سیاسی چند گانه به دشمنان طبیعی یکدیگر تبدیل کردن، دست بیگانه برای فروپاشی آگاهی در جامعه هزاره نبوده است؟ آیا اکنون که چهره محسنی و اکبری و سیدفاضل‌ها همین شده است، دیگر زمان آن فرا نرسیده است که کادرهای سیاسی هزاره علایق حزبی خویش را به نفع سرنوشت اجتماع و تاریخ هزاره کنار بگذارند؟ آیا دیگر دفاع از «حرکت» و «سپاه» و «وحدت» «نصر» ... بی منطقی ترین حالت برای فروپاشی کادرهای سیاسی جامعه هزاره نیست؟

کادرهای سیاسی جامعه، ما، باید فرزند تاریخ، سرنوشت و هویت ملی و اجتماعی خویش باشند. اعضای یک حزب نباید بردگان گوش به فرمان رهبریتی باشند که عللاً جوار جامعه، هزاره را ترک گفته اند و با طیاره و غول پیکر و راکت دشمنان «تشنه به خون هزاره» داخل هزاره جات می‌شوند. آیا تاریخ بهتر ازین مصدق و آزمون را برای کادرهای سیاسی جامعه ارایه خواهد داشت؟ آیا هنوز هم غرور و علایق حزبی باید زمینه نابودی جامعه و انسان ما را مساعد سازد؟ زمان می‌گذرد، خود خواهی‌ها بیشتر از عمر خود دوام کرده نمیتوانند، ولی جامعه و لو تحف اسارت نیز باشد، زنده خواهد ماند و نسل‌های آینده خویش را پیام خواهد داد که گذشته گان عرصه سیاست، با غرور و حب حزبی شان، جامعه، اسیر، حقیر و بردگ را به تاریخ اجتماعی خویش سپرندند.

امروز هر اقدام کادر سیاسی ما، سرنوشت تاریخ را تعیین می‌کند. اعتماد به محسنی‌ها و اکبری‌ها و سیدجاوده‌ها و سیدفاضل‌ها باید به تاریخ اشتباهات سیاسی و مذهبی سپرده شود. «طرح نو دراندازیم» که سرنوشت اجتماع آزاد و خوشبخت، آرمان سیاسی هر کادر سیاسی ما را تشکیل دهد.

بگذار که لنگخانه اسلام آباد به گورستان خواب‌های خایانه، محسنی در برابر جامعه، هزاره تبدیل شود. بگذار اکبری، حقارت دریار را صرف برای جامعه، خودش پیام ببرد و بگذار سیدانوری‌ها و سیدعالی‌ها اشرافیت مذهبی خویش را در طهارت خانه سیاف و ریانی تبرک نمایند.

ما جامعه آزاد و صاحب شخصیت انسانی را خواهیم ساخت. بگذار این تعهد را به تاریخ و نسل‌های آینده خویش بسپاریم. پشتون عدالت خداست. ما به خدا و عدالت او ایمان داریم. ■

خواست اشخاص رفع گردد. معضله، کتونی کشور خواست اقتدار ملت را در بر دارد که باید قبل از همه با ایجاد یک نظام سیاسی جدید، منجر به عدالت سیاسی در پایتخت کشور گردد. طرحهایی که صرفاً وعده، ایجاد نظام عدالت سیاسی را بعد از تصاحب قدرت در کابل، بروزیان می‌آورند، هیچگاهی موفق نگردیده، بر عکس بیشتر از پیش منجر به مرگ اعتماد اجتماعی می‌گردند که این امر باز هم یکانه دلیل بقای رشد فاشیزم مسعود در کابل خواهد بود؛ چنین «طالبان» مصدق خوبی‌های این ادعا است.

برای ختم حالت موجود، باید قبل از همه برای ایجاد یک سیستم جدید سیاسی در کشور اندیشیده شود که قابل قبول برای قام اقتدار ملت باشد. ایجاد سیستم جدید باید ضمانت کننده، صادق برای اعتماد اجتماعی و سیاسی در درون ملت باشد. ایجاد سیستم جدید سیاسی است که هم مقاومت در برابر فاشیزم کابل را به شکل یک مقاومت ملی تبدیل می‌کند و هم شخصیت کتونی سیاسی فاشیزم کابل را در قالب «دولت»، از او می‌گیرد. با ایجاد نظام یا سیستم سیاسی قابل قبول برای قام اقتدار ملت، از یک طرف دلسویی برای نجات ملت را از حالت صرفاً احساساتی به حالت عملی آن در آورده ایم و از طرف دیگر، ماهیت فاشیزم کابل را نیز افشا نموده ایم که جز حاکمیت یک مشت مسلح بی فرهنگ، چیز دیگری نیست و صرفاً با تحریکات نژادی و انتیکی است که میتواند چهره اش را با کابینه بازی و ریاست جمهوری و عزل و نصب کادر های فنی ملت، آرایش نماید.

ملت افغانستان نمیتواند این توهین بزرگ اجتماعی را فراموش کند که فعلاً سکتاریزم پنجمشیری مسعود، قلب سیاست کشور را به میدان عقده گشایی ها، هوسرانیها و حکمرانی تفتکاران خویش تبدیل کرده است و آسایش و حکمرانی نظامی یک ولسوالی را به قیمتی سرنوشتی سیاسی و اجتماعی قام اقتدار ملت اداهه میدهد. شکست این تاریخ اهانت بار برای ملت، صرفاً با ایجاد نظام منکر به عدالت سیاسی متصور است. بعد از ایجاد همچون نظام است که مقاومت در برابر فاشیزم کابل به مقاومت ملی تبدیل شده و تاریخ گواه خواهد بود که مسعود و ماشین نظامی اش با اولین حرکت ملت، در هسته، مرکریش دفن خواهد گردید.

### امروز ما

گچه ما از دستبرد دشمنان افتاده ایم  
ما ز بهر جنگ از سر تا به پا آماده ایم  
در طریق بنده گی، روزی که بنهادیم پای  
بر خلاف نوع خواهی یک قدم ننهاده ایم  
افترای گر به ما بستند ارباب ریا  
پیش وجدان راستی با جبهه، بگشاده ایم  
قلب ما تسخیر شد از مهر جمعی خود پرست  
آه از این بتها که ما در قلب خود جا داده ایم  
پیشه، ما راستی، وین نا درستان حسود،  
در پی تنقید ما کاندر سیاست ساده ایم  
این اسیری تا به کی، ای ملت با دست و پای  
گر برای حفظ آزادی ز مادر زاده ایم  
(فرخی بزدی)

تشتت اجتماعی، به عنوان یک واقعیت عینی، ریشه هایش در تاریخ روابط سیاسی و اجتماعی یک ملت نهفته است. عدم تحرک همراهگ ملی در برابر فاشیزم کابل، ناشی از اندیشه هایی است که تا کنون هم، اعتقاد به ایجاد عدالت سیاسی و اجتماعی برای اقتدار ملت ندارند. «طالبان» به عنوان یک جنبش تضمنی «حاکمیت خدا بر زمین خدا» در اولین فرست سیاه ترین کینه، تبعیضی و تفرق طلبی خویش را در برابر جامعه، هزاره به اثبات رسانیدند. مسلم است که «وقتی خانه، غریب را دزدیدند، پولدار هوشیار می‌شود». رشد جبهات جدید با مفکرده، انحصاری، و لو بر ضد فاشیزم کابل نیز باشد، باز هم نوید دهنده، مرگ عدالت اجتماعی در این کشور است؛ چون اهداف سیاسی برای انحصار مرکزیت سیاسی، اعتقاد اجتماعی را در درون یک ملت نابود می‌کند. با تأسف که تا کنون هیچ طرحی نتوانسته است که اعتماد اجتماعی را در روابط اقتدار ملت تقویت کند. همه میدانند که تبعیض نژادی وجود دارد. همه میدانند که انحصار حاکمیت، یکانه قدرت برای حفظ امتیازات سیاسی و اجتماعی یک قشر است، ولی هیچکسی افشاء آن را به عنوان اولین اقدام برای ایجاد اعتماد اجتماعی در متن ملت، مطرح نمی‌کند. پرچده شدن اعتماد اجتماعی از میان اقتدار ملت به عنوان میراث تاریخیست که به دست داریم و بر مبنای عینیت و درد دیروز است که دلهره برای سرنوشت سیاسی فردا، در معادلات سیاسی هر قشر ملت نهفته است و همین بی اعتمادی و عدم تحریرکاری اصیل برای ایجاد عدالت سیاسی در کشور است که بقای فاشیزم مسعود را تضمن می‌کند.

«طرح روم»، به عنوان تازه ترین اقدام سیاسی، فاشیزم کابل را تا سرحد تبلیغات مبتنی و بازاری و مسخره گی های سیاسی کشانید، ولی تا کنون این طرح، در چوکات اهداف پنهان و ستراتیژی خاص یک گروه باقی مانده است و هیچگونه نشانه بی را بروز نداده است که این طرح را به مشایده اقدام ایجاد کننده اعتماد اجتماعی برای ملت افغانستان معرفی دارد. سیاستها و شخصیتیهایی که ادعای آوردن عدالت و قانون را از تاریخ سیاسی و حاکمیت های سیاسی گذشته سیاسی خویش را از تاریخ سیاسی و حاکمیت های سیاسی گذشته کشور مجزا انگارند.

«طرح روم» را بیشتر از هر امر دیگر، تاریخ سیاسی و عدم عدالت سیاسی در گذشته، کشور به خطر مواجه ساخته است. گذشته و تاریخ را هیچکسی کنمان کرده نمیتواند، ولی انتقاد از گذشته به عنوان اصل پر نمودن خلاه ها و تبارز حسن نیت و زیر بنای تعقیل سیاسی برای «طرح روم» محسوب شده میتواند.

اقدامات سیاسی برای تغییر سرنوشت و آغاز صفحه نوین تاریخ برای ملت ها، هیچگاهی با سیاستهای توجیه کننده اشتباها دیروز موفق شده نمیتواند. فراموش نگردد که سیاستهای دیروز، در چوکات یک نظام مشخص سیاسی و اجتماعی، زیر بنای فقدان اعتماد اجتماعی کتونی اقتدار ملت را تشکیل می‌دهد. اگر نظام های سیاسی گذشته، رکود سیاسی و اجتماعی را تقویت نمی‌کند، رشد نفاق اجتماعی هیچگاهی به پشتونه، نیرومند برای بقای فاشیزم مسعود تبدیل نمی‌شود. فاشیزم کتونی در پایتخت، عکس العمل فاجعه انگیز عقده هایی است که مطلقاً به فقدان عدالت سیاسی در نظامهای گذشته پیوند دارد. خلاه کتونی «طرح روم» را سکوت در برابر نظام های غیر عادلانه، سیاسی گذشته تشکیل می‌دهد. برای آنکه این طرح بتواند، حد اقل گام نخست برای تقویت اعتماد اجتماعی برای ملت محسوب گردد، باید از محدوده، طرح خارج شده و در چوکات یک اصل مقاومت در برابر حالت موجود تبدیل شود. مبرهن است که درد کتونی ملت افغانستان آنقدر ضعیف نیست که بتواند در چوکات طرحها و با

# شب

۱- پامداد

شب

باگلوی خونین

خوانده است

دیرگاه.

دریا

نشسته سرد

یک شاخه

در سیاهی جنگل

به سوی نور

فریاد می کشد.

## هجرت

...

مرگ من سفری نیست،

هجرتی است

از وطنی که دوست نمی داشتم  
به خاطر مردمانش.

خود آیا از چه هنگام این چنین  
آنین مردمی

ازدست

بنهاده اید؟

پر پرواز ندارم

اما

دلی دارم و حسرت دُرناها

ویه هنگامی که مرغان مهاجر

در دریاچه ماهتاب

پارو می کشند،

خوش رها کردن و رفتان؛

خوابی دیگر

به مردانی دیگر!

خوش ماندایی دیگر

به ساحلی دیگر

به دریایی دیگر!

خوش کشیدن، خوش رهایی،

خوش اگر نه رها زیستن، مردن به

رهایی!

آه، این بزنده

در این قفس تنگ

نمی خواند.

# حیات تشیع دریاری بر مبنای نفاق اجتماعی

تجربه نشان داده است که فاشیسم کابل و تشیع دریاری، بعد از هر شکست نظامی، با تمام قوا به جنگ تبلیغاتی برعلیه اقتدار ملت پرداخته اند. بقای حاکمیت های انحصاری و طفیلی، از موجودیت نفاق اجتماعی تغذیه میکند. مسعود زمانی میتواند به عنوان جنگجوی روی صحته و بانی سکتاریزم پنجشیری هرکاره در عقب پرده باند که تفاهم ملی را در کشور نایاب کند. در این نظام فاشیستی، تاجیک باید خودرا دشمن آشتب نا پذیر هزاره، ازیک پیشتون احساس کند و همچنان با جنگ های خونین با اقتدار ملت، رهبریت این سکتاریزم را برای ملیت برادر تاجیک به مشایه، امر ضروری مطرح نماید. ماهیت انحصار فاشیستی و تاریخ سال اخیر در کشور، حوادث خونین اجتماعی را برای ملت افغانستان ایجاد کرده است که زیر بنای قوامی آنها را سیاست های غیر پشتوانه تشکیل میدهد. حاکمیت انحصاری کنونی، برای جلوگیری از ایجاد وحدت واقعی ملی و برای جلوگیری از ایجاد ملیت پشتون، به سیاست های غیر پشتوانه ای از صد سال قبل، برای ایجاد نفاق اجتماعی در درون ملت توسط عاملین استعماری در کشور عملی گردیده است. کشته جوانان ازیک هزاره و بعداً دفن نمودن آنها در قبر دسته جمعی برای تحریک هزاره ها و ازیک ها برعلیه برادران پشتون، یکی از اقداماتی بود که برای مزروعی ساختن ملیت پشتون، به نفع حاکمیت انحصاری در درون ملت صورت گرفت.

چهره های تشیع دریاری نیز که قویاً نظر به علایق مشترک نژادی و زبانی با مسعود، عمل می کنند، نقش نفاق افغانانه، خویش را بعد از شکست مرگبار در بامیان از سر گرفته اند و با تسلیم تاریخ خونین اجتماعی هزاره ها که توسط عبدالرحمن، به عنوان یک امیر پشتون ایجاد گردیده است، تبلیغات غیرانسانی و ضد ملی را بر علیه برادران پشتون در درون جامعه، هزاره آغاز کرده اند. این کار صرفاً بخاطر تصرور خایانه است که میخواهند رشید، گرایش مقاومت اجتماعی هزاره ها را به جانب حاکمیت فاشیستی کابل، تحت رهبری خودشان، مساعد سازند. این سیاست از یک جهت زمینه، تفاهم ملی را از میان برداشته و از جهت دیگر پایه های حاکمیت کنونی را از لحاظ نژادی بر جامعه، هزاره مسلط میسازد. تفاهم ملی زمانی ایجاد شده می تواند که هر قشر ملت عناصر ایجادگر عظمت طلبی های غیر انسانی را در درون خویش افشاء نماید. ملت آزاد، صرفاً با صداقت روابط اجتماعی اقتدار خویش است که شایسته گی زیست باهم را بدست می آورد. تحریکات و تبلیغات خصمانه برای ایجاد و تقویت فضای دشمنی میان ملتیها، باعث میگردد که حالات موجود ادامه پیدا کند و عاملان نفاق اجتماعی، موجودیت خونین اجتماعی خویش را با آن توجیه کنند.

چهره های تشیع دریاری، در تبلیغات خویش، به عنوان عناصر مجزا از جامعه و نژاد هزاره دو جهت را نشانه می گیرند: یکی تحریک فروند هزاره ها بر علیه برادران پشتون و دیگر، شریر و عصیانی جلوه دادن جامعه، هزاره در پیشگاه ملت. با ایجاد دشمنی و کینه در ذهن هزاره ها و با شرور جلوه دادن هزاره در وجدان دیگران، هم نفاق اجتماعی را به وجود آورده اند وهم با مزروعی کردن اجتماعی هزاره، بقای اشرافیت نژادی و مذهبی خویش را بر این جامعه از طریق قدرت حاکمیت های سیاسی تضمین مینمایند.

درک سیاست های فاشیستی و مهره های مزدور آن، یگانه امکانی است که عقده های منفی مطرح شده در درون ملت را می گشاید. نابودی تفاهم ملی، محصول انداماتی است که خیلی ها زیرگانه در عقب روابط اجتماعی توده ها عملی می گردند. انحصار سیاسی مجزا از خواست توده هاست. عقاید و باورهای امیر عبدالرحمن و ملابر جان و مسعود و ریانی و سیاف در برابر اقتدار ملت هیچگاهی مبنی عقاید و باورهای ملت بوده نمیتوانند. سینه و آغوش ملت، مجزا از سیاست های عوامگیرانه غرض حفظ بقای انحصار سیاسی و اجتماعی است. پذر اندیشه های خصمانه در درون جامعه، هزاره برسیله، شیعه های دریاری هزاره سیزیز صرفاً برای تقویت پایه های اجتماعی حاکمیت های فاشیستی است که قویاً با ماهیت تبعیض نژادی و انحصار سیاسی در کشور عمل مینمایند.

## امروز ما

عن الاشتراك شفیع ماهده

پاگستان: (۱۰۰) رویه

امريكا و كندا: (۱۰۰) دالر

لريه: (۷۰) دالر

کشورهای آسیان: (۵۰) دالر

## امروز ما

حساب پانک:

Bank Alhabib Limited

F.C Plaza Sennati Masjid Road

Peshawar Cantt.

account No: 0011088-55

ارگان نشریه جزء دریست اسلامی افغانستان

P.O. Box: 1073 University town Peshawar

تیکت یکشنبه: (۵۰) رویه



## مبارزہ، زمینہ استقلال است

مصاحیہ، رہبر شہید بخیرنگار فرانس پرس ۱۵/۹/۱۳۷۲ (بر گرفته از تامه، خبری وحدت شماره ۲۲)

فرانس پرس: بعضی از کشور های غربی شما را بیناد گرا می خواستند و برخی هم میانه رو، خود شما در این باره چه می گویند؟  
 استاد مازاری: اگر بیناد گرایی را به این معنی می دانید که کسی در امور داخلی کشور های دیگر دخالت نماید و یا اعانت سرکنی دولت های دیگر شود، ما بیناد گرایی نیستیم. من معتقد نیستم که امرور افغانستان در تاجیکستان، کشمر و بوسنیا دخالت کرده و نیز پیشتر، زیرا که خود ما پیشتر از هر کشوری گرفتاری داریم، بالاترین مدرجات معمول چنگی، بالاترین شهداد و بالاترین خرابیها را در مقدمه داشتیم. کشور ما متحمل شده است. اگر گرایی را این گونه تحلیل می کنند، ما بیناد گرایی نیستیم. ولی اگر بیناد گرایی به این معنی باشد که ما مسلمان هستیم و غیر از اسلام جیز دیگری را قبول ننماییم، در این صورت ما بیناد گرایی هستیم، ما از آینین اسلام منکر نمی شویم، بدین ماده ما کشور های اسلامی است. چهارده سال پرای اسلام مبارزه کردیم و من خواهیم کرد اسلام افغانستان پیاده کنیم، پیشتر از این، تعبیر این موضوع به آنها تعلق دارد که من گویند.

فرانس پرس: در رابطه با تاجیکستان و چنین مقاومت تاجیکها چه نظر دارید؟  
 استاد مازاری: برادران تاجیک ما زود حرکت کردند. چون که آنها مدت هفتاد سال در یک ازواج فرهنگی و سیاسی زندگی می کردند، اگر اول، کار فرهنگی و سیاسی صورت می گرفت بعده از این بود تا اینکه به مبارزه مسلحانه شوند، آنها به محض از آنی، استقرار حکومت سد در صدر اسلامی را خواستند، و این، مطابق با شرایط تاجیکستان نبود. من با زیران تاجیکستان صعبت کردم و گفتم که اگر شما می توانستید در میان آزادی که در دوره «گریاچه» به وجود آمد، بود، مسجد و مدرسه را قفال می کردید، و این وضیحت را ادامه می نماید. پیشتر به نفع تان بود تا اینکه با تندروی برخورد کردید، تظاهرات و برکاری رئیس جمهور مسابی اضافی نداشتند. زیرا که این وضع نه آمریکاییها شما را آرام خواهد گذاشت و نه ورها. معمقی که «اظن بارف» روی کار آمد موضع گیریها تند بود. به این شکل من به تند روی در ترکمنستان، ازبکستان، و قرقیزستان نیز معتقد نیستم. چونکه، همین هایی که حال روی کار هستند، اگر کمرنیست هم هستند، باز ناس می گرایی دارند. خود آنها می خواهند که از روسها جدا شوند. آنها را باید زمان داد تا عمده ای از روسها را در خدمت پکریند، هم از نگاه اینست، هم از نگاه فرنگ و اقتصاد. زیرا که روسها سازمان اجتماعی آنها را طوری ساخته اند که آنها بگویند که ما استقلال صد درصد می خواهیم، معنایش اینست که کشور شان فلاح شود.

... از این جهت من با تندروی مواقیع نیستم و معتقد هستم که مبارزه باید در شکل های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی صورت بگیرد، تا زمینه،

### شہید اسماعیل مبلغ:

در میان دو اتهام مثل گرایی و کفر کمونیستی که به وسیله دار و دسته معلوم الحال اشاعه می یابد، تهمت نخستین خطرناکتر و زیان اورتر است. زیرا تهمت کفر هرچند موقعیت اجتماعی بعضی از جوانان را به مخاطره می اندازد، ولی عجالتا زیانهای سیاسی در پی ندارد. اما تهمت نخستین دارای خطرهای نایابد کننده است. زیرا دولت به آسانی می تواند روشنگر کن هزاره را که از طرف بلندگویان سید گرایی به مغول گرایی متهم می شوند، به جرم نفاق افگنی ملی به حبس، زجر، شکنجه و حتی مرگ محکوم کند.

از هژده «نواحی پرستی و تفرق طلبی از پدگاه اسلام»

# حکومت ربانی - مسعود مشروعیت ندارد



بیانیات و امروزما

اخیراً جمعی از مهاجرین افغانی مقیم ایران، در مورد حکومت ربانی مسعود، کمک و همکاری با این حکومت، و تکلیف پیروان امام جعفر صادق علیه السلام، از مرجع عالیقدر، حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی استفتاء نموده و از ایشان طالب ارشاد شده اند.  
متن این استفتاء و ارشادات حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی به شرح ذیل میباشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت مبارک حضرت آیت الله العظمی محقق کابلی (مدظله)

س۱- حکومت ربانی و مسعود مشروعیت دارد یا نه؟  
ج۱- چون متکی به انتخابات و آراء ملت نیست، مشروعیت ندارد.  
س۲- کمک مالی و جانی به حکومت ربانی مشروعیت دارد یا نه؟  
ج۲- مشروعیت ندارد.  
س۳- در شرایط فعلی وظیفه پیروان امام جعفر صادق(ع) چیست؟  
ج۴- به مقتضای دستور آفریدگار جهان: (واعتصموا بحبل الله جمیعاً) وحدت و یکپارچگی شان واجب است، و هر گونه تشتن و تفرق و آله، دست دیگران شدن جهت ریختن خون برادران شان موجب خسaran دنیا و آخرت می باشد و انقاذ کشتنی طوفان زده شان به جز به واسطه، وحدت کلی امکان پذیر نیست.  
قریانعلی محقق کابلی



# اصول سیاسی ما...

درست است که کشور های همسایه در دوران جهاد با ما همکاری کردند، چهارده سال مهاجرین ما را پذیرفتند، و با ما نیکی کردند، ولی هیچگاهی خیال نکنند که ما این نیکی را به این معنا قبول می کنیم که گویا آنها بر ما قیومیت دارند.

که تنها از حلقوں بلخی بیرون می آید و با این سخن بود که شانزده سال حس و زندان را به خاطر اعتراض نسبت به نامطلوب بودن وضعیت موجود تحمل کرد تا ملت ما را برای رهابی و آزادی و قیام آماده سازد.

و اما مناسبت دوم، مناسبت تجلیل از ششمین سالگرد حزب وحدت اسلامی است.

تأسیس حزب وحدت اسلامی بدوں شک یکی از پدیده های مهم سیاسی اسلامیان اخیر در کشور ما بود. هنده سال قبل، کشور زمانی که کشور ما از طرف اخحاد شوروی سابق مورد هجوم قرار گرفت و مردم ما اسلام، معتقدات، دیانت و انتخارات ملی خود را مواجه با خطر می دیدند، یکپارچه دست به قیام زدن و احزاب و سازمانهای سیاسی و مبارزاتی از نتایج مختلف کشور آغاز به جهاد و سازماندهی مقاومت کردند. در طول چهارده سال جهاد افغانستان، همانطوری که قام مردم در سنگر بودند و در جهاد سهم گرفتند، گروههای سیاسی و جهادی نیز وارد عرصه شدند و در میان همه مردم افغانستان، منجمله جامعه تشیع افغانستان، احزاب مختلفی شکل گرفت. با پخته شدن مبارزات اسلامی که انقلاب روبه پیروزی میرفت، سازمانهای شیعی افغانستان که از همدیگر شناخت پیدا کردند، در صدد شدن که در مرکز هزاره چات - بامیان باستانی - تشكیلات واحد سیاسی بی راه وجود آورند: قام احزاب، قام قوماندانها و قام مستویان جمع شدن و در بامیان نیزی را تشكیل دادند که اس آن را حزب وحدت اسلامی افغانستان گذانندند. تبکیه حزب وحدت اسلامی تشكیل شد، از آنچهایی که تنها زبان واحد سیاسی مردم شیعه و مردم هزاره افغانستان بود، برسره خود با مشکلات فراوانی مواجه شد؛ عوامل داخلی و خارجی مانع آن می شدند که مایل تشكیل واحد سیاسی داشته باشیم. در داخل افغانستان، خصوصت های دامنه داری که در دوران جهاد بین احزاب پیش آمده بود، یکی از این موانع بود که مردم ما آن موانع را از میان برداشتند: قام مردم یکجا جمع شدند، فرماندهان نشستند و گفتند که باید قام این مسایل را کنار گذانند و یک زبان واحد سیاسی داشته باشیم.

به این ترتیب مشکلات داخلی را خود مردم حل کردند و اما کسانی که از اختلافات ما بهره می جستند - چه در داخل و چه در خارج - بر این مسایل پاشاری کردند. دوستان ما در جریان هستند که مرکزیت احزاب جهادی در کشور های همسایه، ما بیرون از مرز بودند؛ برای آنکه مبارزات شان را از داخل سازماندهی نمیتوانستند، به صفت مهاجر، در خارج بودند؛ جمعی در ایران و جمعی در

بسم الله الرحمن الرحيم

ان الله لا يغفر ما يغور حتى يغفر ما يابنه

خدا آن ملتی را سوری داد

که تقدیرش بدبست خوش پنورت

به آن ملت سروکاری ندارد

که دهقانش ببرای دیگری کشت

حضار محترم، مهمنان عزیز و گرامی، مستولین محترم امور

اداری و فرهنگی ولایت بلخ و صفحات شمال کشور و سایر دوستانی

که در اینجا حضور دارند،

السلام عليكم و رحمة الله و برکاته

ابدا شرف آوری شما را در این محل، صمیمانه خیر مقدم

عرض میکنم و از حضور گرم و صمیمی شما شکر مینمایم، وسیس

عراვی را که مد نظر دارم، بطور فشرده خدمت شما به عرض

میرسانم.

برگزاری این مراسم و تجلیل، به دو مناسبت صورت گرفته است:

یکی مناسبت سالگرد شهادت شهید علامه بلخی، یکی از نخستین

بنیانگذاران نهضت اسلامی افغانستان و دوم مناسبت تجلیل از ششین

سالگرد تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان که یک پدیده مهم و

مبارک در تاریخ سیاسی کشور است.

در مناسبت اول، پنده فقدان علامه بزرگ را برای همه مردم ما و

بخصوص حاضرین مغلل تسلیت عرض میکنم. در چین روزی بود که

حادته، شهادت آن بزرگوار واقع شد. وی فریاد گر دوران فق酣 و

اختناق در کشور ما بود. او کسی بود که در دوران حیات خوش علیه

بیداد، ظلم، فساد و علیه حاکمیت غیرعادلانه بی که هیچ روزنی بی

از امید و هیچ روزنی بی از روشنایی را به روی ملت ما بانگذارش

بود، مبارزه کرد، او اوضاع مرگبار دوران مبارزه ای را در اشعار خود

اینگونه فشرده به انتقاد می کشد:

حایتی نیست به پرسش که چه نام است اینجا

جهل را متنده و برقفر مقام است اینجا

علم و نظر و هنر و فنکر منوع

آنچه در شرع حلال است، حرام است اینجا

بعد از آنکه وضعیت را بطور دقتی شرح میدهد، اعلام می کند

چاره این معد میکار قیام است اینجا

علامه بلخی، ایندا اوضاع جامعه را به انتقاد می گیرد و بعد

میگردید که چاره بیرون شدن از این وضع قیام است. این فریاد است

پاکستان. اما تشکیل حزب وحدت اسلامی حرکتی بود که در داخل، از میان سنگر ها و ازین افراد اندیشه های جهاد گران ما که در

سنگر بودند، آغاز شد و به همین علت این پدیده برای کسانی که در خارج بودند و مخصوصاً کسانی و جوانانهایی که در اختلافات امارات و جهادگران ما منافع سیاسی داشتند، قابل قبول نبود. لذا هیأتی از پامیان تشکیل شد که به ایران بورد و برای مرکزیت احزاب شعیعی که در آنچه بودند، تصمیم و اراده، مردم را بیان کند. این هیأت شانزده نفره که در رأس آن، پیشوای شیده ماست اندیشه های جهاد گران ما در

در ایران تلاش کردند تا اینکه احزابی را که در آنچه مرکزیت داشتند، قناعت دادند که بایدند و اراده مردم شان را اختصار پیگانارند و قبول کنند. هیأت به آنها یاد آور شد که مردم و سنتگاران و سنگر نشیان افغانستان هیأتی تشکیل داده اند، بنام حزب وحدت اسلامی افغانستان و مرکزیت حزب شان را هم تصمیم گرفته اند که در داخل باشد، زیرا احزابی که مرکزیت شان در خارج است، اغلب تحت تأثیر عوامل خارجی واقع میشوند. کسانی که آب و نان شان را کشور های همسایه تأمین می کنند، تحت تأثیر آنها هستند و آنها به جای آنکه روی

منافع ملی مانند حساب کنند، رأی خود شان را بر ما تحمیل خواهند کرد. لذا مردم ما تصمیم گرفته اند که مرکزیت حزب وحدت اسلامی افغانستان در داخل باشد. هیأت این مسأله را برای مردم، مهاجرین و احزاب مطرح کردند، اما اشکال عده، کسانی که در برایر اشغالگران جنگیده اند، قابل قبول نیست که پس از پیروزی یک جمیع ذوزانه بایدند و این اختخارات را بگیرند، قبضه کنند و دیگران را از صحنه خارج سازند. بناء مفسری ملیتی های محروم یکی از اصل هایی بود که حزب وحدت اسلامی روی آن پاشانزی میکرد و بر همین اساس در سال ۱۳۶۹ هیأت هایی از سری شورای مرکزی حزب وحدت، به شمال افغانستان آمد. این در زمانی بود که در راولپندي حکومت تشکیل شده و از لیلیت های محروم افغانستان حتی نام هم گرفته شده بود. در جهات شمال مقامات عصی پیش آمد و در اثر تفاهمی که در او راه سال هفتاد میان حزب وحدت اسلامی افغانستان و نیروهای اردو صورت گرفت - که بعد ها به تشکیل سازمان مستقل و جهادی جنیش ملی اسلامی که آنهم پدیده، بسیار مهم و زیبایی در تاریخ سیاسی کشور ما بود، منجر گردید - پروses پیروزی انقلاب سرعت یافت و دولت دست نشانده ساخته شد.

حزب وحدت اسلامی که برپانه اش پس از بیرون کردن اشغالگران پاشانزی به خاطر اتفاق خرق ملیتی های محروم در افغانستان بود، بعد ها جنیش ملی - اسلامی نیز این مامول و آژر را در رأس برپانمدهای خود قرار داد تا مشترکاً پتوانیم یک تعادلی را در نظام سیاسی افغانستان به وجود بیارویم. البته این به آن معنی نیست که ملیتی های محروم افغانستان را به دشمنی با یعنی ملیتی های دیگر دعوت کنیم، بلکه میخواهیم که برادری و اخوت میان ملیتی های پیش باید و تمام ملیتی های افغانستان به سعادت اصلی این سرزمین در مسابی سیاسی باهم برادر و برایر پاشند و حقوق ملایی داشته باشند. در کابل هم مذاکرات عصیق و جدی پیش آمد، هیأت ۵۱ نفره بی که از شمال پاکستان و ایران آغاز شد. اما بعد ها دیدند که نه، اینها همان سنگر

### احزاپی که مرکزیت

شاندر خارج است، اغلب تحت

تأثیر عوامل خارجی واقع میشوند.

کسانی که آب و نان شان را کشور های

همسایه تأمین می کنند، تحت تأثیر آنها هستند و

آنها به جای آنکه روی منافع ملی مانند حساب کنند،

رأی خود شان را بر ما تحمیل خواهند کرد.

لذا مردم ما تصمیم گرفته اند که

مرکزیت حزب وحدت اسلامی

افغانستان در داخل

باشد.

خود را داشته باشیم، ما باید تصمیم خود را خود مان بگیریم. روی این اساس، یکمده عنصر معلوم الحال -

که مصلحت نیست نام شان گرفته شود -

بر مخالفت خود پاشانزی میکردند که در نتیجه دوامه

اعلام حزب وحدت در خارج کشور متعطل ماند تا اینکه سر انجام با

صلابت آهن گردد، استاد شهدی ما، مازاری، این اراده مردم بر

مهاجرین خارج و بر احزابی که در خارج بودند، تثبیت شد و حزب

وحدت اسلامی به عنوان تنها زبان سیاسی مردم هزاره افغانستان

اعلام گردید: مردم میل اسآ از آن پشتیبانی کردند و هیچکس در

برایر آن مقاومت نتوانست. از اینجاست که چون حزب وحدت بک

پدیده، داخلی و متکی بر اراده مردم و متکی بر اراده، سنگر نشیان

بوده است، همیشه مورد دشمن خارج قرار گرفته است. در اینجا

بعضی ها که میگفتند که این حرکت وحدت خواهانی می که در داخل

هزاره جات آغاز شده است، تصمیم دولت غیریست. غیریست

گرفته که هزاره های افغانستان را یکجا کنند، بلکه حزب واحد بازد و

بعد آن را در پهلوی خود نگه دارد. در این رابطه تبلیغات و سیمی در

# ... تنها نشسته ایم

فروغ فرج زاد

بر روی ما نگاه خدا خنده می زند  
هر چند ره به ساحل لطفش نبرده ایم  
زیرا چو زاهدان سیه کار خرقه پوش  
پنهان ز دیدگان خدا! می نخورده ایم

پیشهانی از زداغ گناهی سیه شود  
بهتر زداغ مهر غاز از سر ریا  
نام خدا نبردن از آن به که زیر لب  
بهر فریب خلق بگوین خدا خدا

مارا چه غم که شیخ شبی در میان جمع  
بر روی مان ببست به شادی در بهشت  
او می گشاید... او که به لطف و صفاتی خویش  
گویی که خاک طینت مارا ز غم سرشت

طوفان طعنه خنده مارا ز لب نشست  
کوهیم و در میانه دریا نشسته ایم  
چون سینه جای گوهر یکتای راستیست  
زینو به موج حادثه تنها نشسته ایم

آن آتشی که در دل ما شعله می کشید  
گر در میان دامن شیخ افتداده بود  
دیگر به ما که سوخته ایم از شرار عشق  
نام گناهکاره رسو! نداده بود

بگذار تا به طعنه بگویند مردمان  
در گوش هم حکایت عشق مدام ما  
«هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق  
ثبت است در جریده، عالم دوام ما»

# ... خانه ویرانه ماست

روزگاریست که در دشت جنون خانه ماست  
عهد مجنون شد و دور دل دیوانه ماست  
پیش زور وزر غالب همه تسلیم شدند  
آنکه تسلیم نشد همت مردانه ماست  
شانه نیست که از بار تلق خم نیست  
راس، گر هست از این بار گران شانه، ماست  
راه امن است ولیک از اثر نا امنی  
روز و شب تحت نظر خانه ویرانه ماست  
«فرخی بزدی»

رفت، برای آن بود که در این باره با دولت وقت که جناب آقای مجددی صاحب بود، مذکور کرد، آقای مجددی هم موافقه کردند، اما وقتیکه حکومتش به پایان رسید و نوبت به جناب آقای ریانی رسید، ایشان تمام آن توافقاتی را که با حضرت صاحب مجددی شده بود، زیر پا کرد و روی تمام قول و قرارها پای گذاشت و جنگها آغاز شد. جنگها بیکاری که سه سال در کابل زیانه کشید و تمام هستی ملت ما را سوزاند، به اراده مستقیم آقای ریانی و مسعود و سیاف و یاداران خارجی شان بوده است که این همه تباہی ها و جبهه گیری ها را برای ملت ما به ارمغان آورد.

اما با اینهم خواست ما این است که در ساختار حکومت، ملیتهاي افغانستان برادر وار اشتراك کنند و دوستان ما که امروز کابل را خراب کرده و تمام افغانستان را به آتش جنگ دچار کرده اند، از انحصار طلبی و قدرت طلبی پایین بیایند و حقوق ملتها را به رسمیت بشناسند و همه آنها را در ساختار سیاسی شریک سازند. این راهی بود که رهبر شهید و پیشوای عظیم الشأن ما، آن را ترسیم کرد و حزب وحدت اسلامی هم آن را دنبال خواهد کرد. با تمام این تحولاتی که پیش آمد، هیچگونه تغییر و هیچگونه سستی بی در اراده، ما واقع نشده است و اینک ما در ششین سالگرد تأسیس حزب وحدت اسلامی افغانستان، یکبار دیگر با خون شهدای انقلاب اسلامی افغانستان، شهدای غرب کابل و خون رهبر شهید خود این پیمان را می بندیم که آرمانهای مطروحة را با صلابت و استواری دنبال خواهیم کرد و کام آقایان ریانی و مسعود و سایر رجاله هایی را که دزدانه و غاصبانه بر اریکه قدرت تکیه زده اند، تلغی خواهیم کرد و هیچگاهی اجازه نخواهیم داد که حقوق تمام ملیتها را پایمال کنند و اینکونه یکه تازانه در کشور حاکمیت غایبند.

ما خط مشی آینده حزب وحدت اسلامی را یکبار دیگر به طور روشن تکرار میکنیم و بر اصل هایی که ذکر میگردد، پافشاری خواهیم کرد: اولین اصلی که ما در حزب وحدت اسلامی افغانستان، روی آن پافشاری میکنیم، اصل اعتقادات و آرمانهای اسلامی حزب و مردم ماست که هیچ چیزی را در برای آن معامله نخواهیم کرد. ما به تمام آرمانهای اسلامی بی که داریم، پافشاری خواهیم کرد و تا آخرین قطره، خون از آن پاسداری خواهیم نمود.

اصل دوم، اصل استقلال حزب، مردم و کشور ماست. ما معتقد به استقلال هستیم و تصمیم گیری های ما بر اساس اراده خود ما و مردم مسلمان ماست. ما هیچ اراده، خارجی را در کشور خود دخیل ندانسته، به رسمیت فی شناسیم و به آن باور نداریم، و لو این اراده از کشور های اسلامی باشد یا غیر اسلامی. درست است که کشور های همسایه در دوران جهاد با ما همکاری کردند، چهارده سال مهاجرین ما را پذیرفتند، و با ما نیکی کردند، ولی هیچگاهی خیال نکنند که ما این نیکی را به این معنا قبول می کنیم که گویا آنها بر ما قیومیت دارند. ما قیومیت هیچ خارجی را قبول نکرده ایم و نخواهیم کرد. آنها یکی که در طول چهارده سال برای مردم ما کمک کرده اند، حساب خودشان را بکنند که اگر برای اسلام کمک کرده اند و باز هم برای آبادی کشور ما همکاری می کنند، ما پذیرا هستیم والا اگر این کمک شان به مفهوم مداخله و قیومیت است، چنانچه گاه و بیگانه از این سوراخ و آن سوراخ سر می کشند، اگر این سر کشیدن به معنای مداخله باشد، ما با آنها شدیداً مقابله خواهیم کرد؛ اما اگر به مفهوم همکاری یک کشور اسلامی باشد، ما هم یک کشور اسلامی هستیم، در امور ما دخالت نکنند، با ما برادری کنند، اراده، مردم ما را احترام بگذارند، ما هم برادر خواهیم بود.

اصل سوم، اصلی دوستی با تمام کشور های اسلامیست. ما بر اساس آیه مبارکه، «اللهم المؤمنون اخوه» با تمام کشور های اسلامی برادر هستیم، دوستی داریم و هیچگاهی سر عناد و خصوصت با هیچ ملکتی مخصوصاً با کشور های همسایه و مسلمان خود نداریم.

اصل چهارم، اصل روابط متقابل و حسنی با تمام کشور های جهان است؛ چه اسلامی، چه غیر اسلامی. روابط حسنی بر اساس احترام متقابل و بر اساس مصالح ملی ما. تا هر جایی که مصالح ملی ما ایجاب کند با تمام کشور ها، بدون استثناء، روابط حسنی داریم.

و اصل مهم دیگری را که قبل ام منصلاً عرض کردم، اصل برادری و اخوت میان ملیتهاي محروم افغانستان است. این پیمان خوبی است که پیشوای شهداد ما بسته است و ما هم بر سر آن ایستاد خواهیم بود. والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته.

# انگل خون برای خیانت

(پیوسته به گذشته)

سیاست‌هایی که فاقد اندیشه انسانی و برای برادری انسانها باشند، در اولین فرصت همکام و پشتیبان محسنسی‌ها می‌شوند. مطرح کردن محسنسی به عنوان یک شخصیت مصلح و بیطرف، صرفاً سیاست دیگری است که بازهم فقدان حق یک قشر ملت را در حاکمیت سیاسی حفظ مینماید. دو چهره‌هه متضاد محسنسی، بیانگر تمام سیاست‌های عقب پرده بی‌است که بازهم به جهت بی‌عدالتی سیاسی و اجتماعی در افغانستان تلاش دارد.

ترکیز دادن فعالیتهای اجتماعی برای نجات جامعه است. سازماندهی انقلاب اجتماعی و مبارزه در برایر عوامل اسیر کننده، جامعه، صرف با سیاست عملی میگردد. محسنسی چه مکمل اجتماعی داشته است که به شخصیت سیاسی جامعه تبدیل می‌شود؛ اما مبارزه اش پر رونق بود، شیخ مرد اعتماد حکومت بود و یکانه نیازش داشت احترام در جامعه بود که آنرا نیز از طریق تحقیق مذهبی می‌خواست بدست آرد. مگر آقای محسنسی «رسش بوری قورمه» میداد که خودش را با حکومت‌ها مواجه می‌ساخت و اصالت شمار «من زنده بجهان زنده، من مرد جهان مرد» را به خطر مواجه می‌ساخت؛ وقتی در همچون شرایط که خون ملت جاریست، آقای محسنسی به جای نوشتن تاریخ سیاسی و تراویذی کشور به صفت یک رهبر، ترجیح میدهد که «ظایف اعضاي بدن» را برای ملت بیاموزاند که دست چه وظیفه دارد و انگشتان چه وظیفه دارد...، در آن زمان که مسأله آرام بودند ایشان حق داشتند که بانه دختر باکره، جوان بکجا غرض درس «مسایل» خلوت کنند و زمینه فرار خانم ایرانی شانرا مساعد ساند! شخصیت سیاسی آقای محسنسی را بیشتر از جامعه، نیاز‌های درونیش تشکیل میدهد. سیاست‌مداری که عمرش وقف زنده گی اجتماعی و نجات ملت شده باشد، اولًا به من کهولت غیرد، چون چویده دار هیچگاهی خالی از پیکر مبارزان و هیرهان سیاسی نبوده است و احیاناً اگر زنده بماند و پیر شود و از زندگان برون شود به «تلن ماندیلایی» جامعه خوش تبدیل می‌شود که در آخرین مرکز تبعیض زنادی دنیا، بر سیاست مغز سیاسی، انسانیت بیشتر از احکام سازار و قدرت و استعداد خوش را به اثیان رساند و بر دیوار ظالم بنیوید که «انسانیت محور سیاست و مذهب و اندیشه باید باشد» ولي آقای محسنسی در اوج چنگ برای شکستن زنگیر های تجاوز و اسارت، تضمیم میگیرد که با دختر ۱۶ ساله ازدواج کند و حبیث وقار ریش سپید یک سیاست‌دار را به موس کاذب یک شیخ پرچانه، تاراج کند.

اگر آقای محسنسی یک روز برای سرنوشت جامعه، هزاره گام برادر، برای اید بالش می‌سوزد. محسنسی، فرزند محرومیت و برده گی جامعه نبوده است که بتواند اهیت مبارزه و شخصیت قیانی شدن برای حق محروم و شکست نظام برده سالاران را به دست آرد. محسنسی چنین میداند که تغییر اجتماعی چه است؟ محسنسی چه میداند که محرومیت

ب - تاریخ سیاسی : اگر بخواهیم رشد اندیشه سیاسی را در مغز آقای محسنسی مطالعه کنیم، باید متوجه بود که ایشان عمر طولانی خویش را با شخصیت مذهبی شیخ محمدآصف کنده‌هاری گذشته‌اند. اند. حیات سیاسی آقای محسنسی صرفاً در جریان جهاد شروع می‌شود و قتل از آن فعالیت سیاسی او فقط در محدوده تطبیق دستاور سیاسی بی بود که از بالایرش داده می‌شود. در این بخش نیز از آقای محسنسی این پرسش را مطرح می‌کنیم که آیا در طول زندگی گذشته شیخی خویش، یک مرد را نشان داده می‌تواند که در جریانات سیاسی کشور، انتخاب هوتی سیاسی را در جامعه نصیب شان گرداند؟ هدف اینست که آقای محسنسی مرد سیاسی نبوده و حتی برای سرنوشت قوش نیز یک گام سیاسی برداشته است که بتواند حداقل شعار یکجا بی دین و سیاست را با زنده گی سیاسی و مذهبی خویش به اثیان رساند. یکی بودن دین و سیاست برای آقای محسنسی صرف در چوکات دین در خدمت سیاست مطرح بوده است و پس؛ سیاست آقای محسنسی را شعار «پرقراری تخت و بخت زمامداران» تشکیل میداد که شعار هر مرتعی وابسته به دریار است.

از محسنسی و دیگر مغول سبیز های مخوزش تقاضا میگردد که اگر یک بیانیه سیاسی آقای محسنسی را برای دفاع از مردم محروم تا قبل از کودتای ۷ ثور، به دسترس مردم قرار دادن، آنگاه حق دارند ادعا کنند که آقای محسنسی در چوکات دین در دوران زندگی «فرشته گی» اش حسنه بوده و هیچگاهی مثل زمان حاضر، بیشتر از بیرون، در درون خانه نبوده است و آنگاهی هم که بیرون شده است، نه به خاطر تقاضا و مصلحت ارایا زماش، بلکه نظر به ضرورت و یا لزوم دید اندیشه ها و وجدان سیاسیش برای نجات مردمش بوده است!

وقتی محسنسی نتوانسته است برای مردم محلش شخصیت سیاسی باشد، چگونه میتواند با هزاره تاریخ سیاست مشترک داشته باشد که هر گام زنده گی اجتماعی و سیاسیش با خون و قربانی به تاریخ سپرده شده است؟ تاریخ مشترک سیاسی، بر مبنای تاریخ مشترک اجتماعی و در ها و سرنوشت مشترک دو انسان به وجود می‌آید. سیاست شیوه

# چرا محسنی با این همه نقش فعال و چهره سفال در جوار مسعود، میتواند به نام مصلح عضو هیأت صلح طلب فیز شود؟ آیا عضویت محسنی در همچون گروپهای خیر اندیش، ماهیت کاذبانه، گروپهای صلح را افشاء نمی کند؟

بدون میثاق با آزادی و آگاهی غیربیند. خون محروم بزمهین، مرکز و فصل عقده است که تاریخ حاکمیت و پایه های حاکمیت را میپیساند. باید فریاد کشید که محسنی، خون محروم را ریختاند ای، و نه تنها به هزاره که برای ایجاد عدالت در سرزمین یک ملت نیز خیانت کرده ای ا محسنی، یکبار دقت کن از آب و غذا و تجمل و حیثیت رهبریت تو، طعم و بوی خون هزاره نمی آید؟ محسنی، هر باری که بر سر سفره ات نشستی، دو چیز را فراموش نکن: یکی شکم گرسنه طلله آن جوالی پیرو ات را که با پرچه سوراخ سوراخ کرده بودند و دیگر، پارچه های گوشت و هستی هزاره را که در هر لقمه نانت به دهانت میگذاری. محسنی، به یاد داشته باش هر باری که سفره نانت سکسته میشود، تاریخ سفره، خون هزاره را در مقابله باز میکند. خوب دقت کن، از چار طرفت آواز شرشر خون نمی آید؟ چون هستی تو با خون و حق هزاره ضمانت شده است؛ چون تو، برای نابودی جامعه هزاره بزرگ ساخته شده ای. تو سیاست نابودی هزاره در قالب یک فرد هستی. رهبریت تو، رهنمای سیاست دشمن، برای شکست سیاست هزاره است. رهبریت سیاسی تو برای هزاره، مرکزیتی است که سیاست را از جامعه هزاره میگیرد. پیوند سیاسی و سرنوشت سیاسی محسنی با سرنوشت و تاریخ سیاسی هزاره، صرفاً پیوند یک جاسوس برای ایفای تعهد خویش در برابر حاکمیت اریابان انحصار در درون یک قشر ملت است.

## ج - نژاد مشترک :

هیمن لحظه محسنی ها شاید جلو لبخند شان را گرفته نتواند، چون سخت معتقداند که «خدا سگ شان را هزاره نکند». آقای محسنی، از لحاظ نژادی خود را به قوم قزلباش (\*) متعلق میداند و هزاره از نژاد ترك - مغول است. در جامعه بی که افتخار هستی در درون یک ملت را نژاد تشکیل میدهد، واضح است که معیار انسانیت چقدر مبنای حضور انسان در جامعه و سیاست و حاکمیت است. در زمانی که معیار های زیان و بینی و چشم، اخلاق و ملاک بروی انسان را تشکیل دهد، معلوم است که محسنی ها چقدر میتوانند صداقت خویش و احترام خویش را در برابر انسان هزاره به تاریخ پیشاند. در جامعه بی که شیخ مذهبی، جاسوس سیاست اسارت آور برای ملت باشد، معلوم است که فلسفه انسانی چقدر در زولانه سیاست مسخ شده است.

احترام به هویت نژادی هزاره در ذهن محسنی ها از حساسیت دیوانه وار آنها در برابر گرایشات هزاره به جانب بیان داشتن هویت اجتماعی خویش با کاربرد اسم «هزاره» شناخته میشود. چرا این آقایان غیخواهند که هزاره صاحب هویت اجتماعی خویش شود و با نام خویش در مقام حقوق اجتماعی خویش نامزد باشد. تبدیل غوردن کلمه «هزاره» به کلمه «شیعه» افشاء کننده سیاست های نژادی و چهره های مزدور برای تطبیق این سیاست هاست. وقتی در جامعه بی هویت نژادی انسانی مایه، تمسخر و انگیزه، حساسیت های جنون زده

سیاسی چه اسارت را برای انسان یک جامعه به بار میآورد؟ محسنی چه میداند که ریشه، رشد حقارت و تحقیر دیگران در یک جامعه از کجا شروع میشود؟ محسنی ها در بهترین شکل خویش صاحب ترحم میشوند و اما هزاره به سیاست نجات خویش را برای مخفیت فرسوده و جاسوس که نه شهامت ایستادن برای حق و آزادی را دارد و نه شخصیتی که بتواند تصمیم سیاسی خویش را برای مقابله با بحرانهای اجتماعی داشته باشد. اصلًا خود محسنی به نجات ضرورت دارد. باید محسنی را با سیاست آشنا کرد، باید به محسنی آموخت که عمر یک انسان آنقدر ارزش ندارد که ضمانت آنرا به قیمت اسارت تاریخ و زندگی اجتماع هزاره به دست آورد. باید به محسنی درس شهامت داد که چند نقاب یک چهره را به دور افکند و شخصیت لفظ هایش را به شخصیت واقعی تبدیل کند.

و باید برای محسنی، تاریخ اجتماعی هزاره را درس داد تا هیچگاهی این شرم را فراموش نکند که در برابر کی جنایت کرده است که حتی قرآن و انسانیت بر نام محسنی ننگ دارند. به محسنی باید از نقر هزاره گفت که خواب راحتش را به قیمت فقر ابدی برای جامعه هزاره به دست نیارد. باید به محسنی درس صداقت در برابر خدا و انسان را یاد داد که هیچگاهی نباید شیخ جاسوس را در جامعه تشیع کندهار به آیت الله محسنی و قاتل حقوق سیاسی و اجتماعی هزاره تبدیل کند. به محسنی باید گفت که جوار سیاف و خالص و مسعود، ننگ اجتماعی و تاریخی فردایش خواهد بود ولی ایستادن در جوار محروم، افتخار سیاست و رسالت در جوار انسان دریند جامعه اش، تا ابد صفحه، تاریخ اجتماعی کشوار را از آن او میسازد. باید به محسنی گفت که هن جنبش آزادیخواهی را «احمقانه» نبیند و باید در وجودش احساسی را خلق کرد تا درک کند که خیانت به آرمان و صداقت و تاریخ اجتماعی و سیاسی «صادق مدبر» ها چه ذلالت را بر سرنوشت اجتماعی آن ها حاکم خواهد کرد. باید برای محسنی تفهمی کرد که دیگر محکومیت و آگاهی سیاسی ما، امکان رشد آنها را در جامعه، هزاره گرفته است. محسنی را باید از خواب بیدار کرد و برایش گفت که آگاهی زمان، محصول تاریخ سیاسی یک ملت است. دیگر اگر عبدالرحمن نیز زنده شود، نیتواند که حاکمیت خویش را برخون اشاره ملت بنا سازد. به محسنی باید گفت که «شیعه، خابن به هزاره» را بر هزاره ترجیح ندهد و باخون و شرف و ناموس هزاره، حیثیت و مقام سیاسی و اجتماعی برای «شیعه» دربار نخورد. به محسنی باید سیاست آموخت، نه آن سیاستی را که او میداند و برای حاکمیت بر دیگران است، سیاست شکست حاکمیت بر دیگران را باید به او درس داد. به محسنی باید آموخت که صداقت سیاسی، رهبر را در قلب پیرو جا میدهد، اما معامله سیاسی بی که باعث قربانی شدن ملت میگردد، آقای محسنی را در گور قبلًا آباد شده اش نیز آرام نخواهد گذاشت. خون محروم، از آن تاریخ است و این خون هیچگاهی

(\*) در حالیکه بعض افراد مطلع معتقداند که ایشان از لحاظ ریشه، نژادی بلوج میباشند)

«صادق مدیر» به عنوان خاین معرفی میگردد و قیصر تاکنون سرنوشت اسارت را در مقابل صداقت خویش نصیب شده است و سید انوری و سید جاوید و سید هادی با وجود فروختن «افشار» و ایجاد اولین فاجعه، قتل عام برای انسان یک ملت، از طرف آتای محسنی به جزای آتای صادق مدیر و قیصر محکوم شدند؛ اینجا قضیه معلوم است که صادق مدیر و قیصر هزاره هستند و آتای محسنی وظیفه ندارد شخصیت‌های هزاره را در برابر شخصیت‌های غیر هزاره در حزب خویش ترجیح و پرتری پدیده. آتای محسنی حزب را برای این نساخته است که آرمان و محرومیت و محکومیت و سرنوشت هزاره را بیان دارد. این حزب صرف برای آن ساخته شده است که چگونه در مرحله، چدید تغییر تاریخی جامعه، نقش تازه خویش را در چوکات سازمان سیاسی اینها ناید و محکومیت هزاره را یکبار دیگر به نفع چندتن شیعه، نژاد پرست و مزدور ضد هزاره تسجیل کند.

روشن است که اسارت‌ها و پیروزی سیاست‌های خمیق

مذهبی افراد باید مطابق سطح شور سیاسی و اجتماعی ملتها عبار کردد. امروز دیگر

زمینه به راه انداختن چنگ مذهبی

برای تابودی کامل یک ملت و یا

مردم مساعد نیست. سیاست و

احزاب سیاسی بهترین وسیله،

ایجاد چند پارچه‌گی در درون

یک ملت است. چند پارچه‌گی

جامعه، هزاره با احزاب سیاسی

نه تنها زمینه، نفاق و بندگ

اجتماعی در جامعه، هزاره را به

وجود آورده است، بلکه سیاست

حذف حقوق انسانی و سیاست هزاره

را نیز به نفع چند تن شیعه، ضد هزاره

مساعد ساخته است. وقیعه هزاره آتید را

سیاست و احزاب سیاسی خمیق شود که برای حب

و عشق یک حزب و سازمان زمینه هزاره چات را به خون

برادرش تر کند. دیگر عیال‌الحسن‌ها و سیاست‌ها هیچ ضرورتی

نداشند که لشکر خویش را از بیرون برای تابودی هزاره بفرستند. وقیعه

جان هزاره با خمیق سیاسی و مذهبی، سرنوشت اجتماعی و تاریخی

خویش را زیر قدمهای محسنی و سید جاوید و سید هادی و سید

علی... و اکبری قرار دیده، دیگر حاکمیت ضرورت ندارد که برای

تابودی هزاره از اتش بفرستد. در مرحله، رشد تاریخی جامعه، آتید

قدرت فرب و تزویر سیاست و مذهب زیاد شده است که هزاره چات را

با دست خود هزاره از هزاره خانی میکنند و بعد، مثل همیش چند تا

شیعه، دشمن چفت پشت و نژاد هزاره را به نام حضور شیعه‌ها در

حکومت جا میدهند و هزاره یکبار دیگر به سیبول خوارت و ننگ و

جرم، حیثیت اجتماعی خویش را در درون یک ملت احراز خواهد کرد.

در محکومیت فردا، این دلیل همه، منطق را از هزاره خواهد گرفت که

شما، قربانی دستان احزاب خویش بوده اید و دیگر هیچکس در برابر

تام مسؤول نیست. جوان هزاره، که باتا آگاهی از رهبری آتای

محسنی و سید عالی و اکبری دفاع میکند، این انتیاز را خواهد

سیاسی و مذهبی شود، معلوم است که در اینجا هم از تأکید قرآن بر شناخت اقوام از لحاظ متفاوت بودن ریشه‌های نژادی آنها چشم پوشی میشود و هم سیاست محو کامل یک انسان و یا نژاد در ذهن جامعه و ملت مطروح میشود. حاکمیت‌های غیر مردمی و واپسی به سیاست‌های استعماری وقت، یگانه انگزه‌ی به وجود آورده، وضعیت کوتی تخاصمات در درون اشاره یک ملت است.

نقش محسنی‌ها در چوکات مذهب در باری، صحة گذاشتن و به پیروزی رسانیدن سیاست‌های تعیضی در جامعه است. سیاست میتواند که صریحاً حضور و یا حق ملیتها را در مرکزیت سیاسی یک ملت انکار نماید. این انحصار باید از طریق تحقیق سیاسی و مذهبی بر مردم عملی شود. تبدیل فرودن کلمه «هزاره» به کلمه «شیعه» نشان دهد، تعصی نژادی به های درباری در برای نژاد و حیثیت اجتماعی هزاره است. حساسیت شیعه‌های درباری در برای کلمه هزاره بیانگر نقش سیاسی و اجتماعی شان در جامعه هزاره است. وقتی فرزندان محسنی برای تحقیر و عقد

### اگر محسنی

با این همه وضاحت موقف سیاسی

و نظامی اش در جوار مسعود - سیاف،

باز هم میتواند در هیأت صلح داخل شود، آیا

در پوشش این هیأت صلح، سیاست‌های

خطرنگ در برای حذف حقوق

این یا آن قشر ملت

مطرح نیست؟

میکردند که نژاد زرد چند فیض نفوس دنیا را تشکیل نمی‌داند، نژاد گرایان انقدر کور و خود بین اند که خود را نظمه، پسر میدهد، نژاد خویش را مستهنه، انسانیت در خلقت پسر.

تضاد نژادی محسنی‌ها زمانی در برای هزاره هریداً میگردد که قوی‌برای پرچم‌دان کلمه «هزاره» در جامعه فعالیت دارند. چرا داکتر

صادق مدیر، با آن شخصیت بیزار و صداقت خویش نتوانست پیشتبانی آتای محسنی را به دست آورد؟ آیا آتای مدیر، یک فیض

خیانت‌های را که سید انوری و سید جاوید در زیرچاهه، آتای محسنی مرتکب شده، اند، مرتکب شده است؟ آیا آتای محسنی یک مرود تخلف

سیاسی و اخلاقی آتای صادق مدیر را در برای مقام رهبری شان نشان داده میتوانند؟ مگر صادق مدیر؟ تا آخرین لحظه در تپه، اسکاد

مقامات نکرد؟ مگر قیصر به دستور مقام رهبری خویش، حرمت علم را

نقض نکرد و برای قومانده، آتای سید انوری، سادقات خویش را به ثبوت نرسانید؟ کسی که به فرمان رهبر خویش بالای علم شلیک کند و

همخون و برادرش را در زیر علم قربانی کند، آیا بزرگترین صداقت و

وفاداری را برای مقام رهبریش به تاریخ نسبرده است؟ ولی چرا آتای

(ا) از قام برادرانی که تاکنون در حزب حرکت اسلامی، شاخه، تشیع درباری آن باقی مانده اند، تقاضا به عمل من آید که برای یکباره شاره، ۸۵ ماه سلطان پیام جهاد را مطابعه کنند و بینند که چگونه فرزندان محسنی نژاد «مغول» را به تمسخر گرفته اند و درک کنند که اینها هیچ بهره‌ی از اسلام و انسانیت در وجود شان نداشند. اینها صرف خود را از ادامه آدم (ع) یافته اند